



یادداشت

محسن اسدی موحد
دکتری حقوق بین‌الملل

نبرد در خطوط قرمز حقوق بین‌الملل

تحولات اخیر خاورمیانه تنها یک بحران سیاسی یا نظامی نیست؛ بلکه آزمونی برای کارآمدی مهم‌ترین قواعد حقوق بین‌الملل معاصر است. در شرایطی که سرزمین ایران هدف حملات نظامی گسترده دشمن آمریکایی و متحدان منطقه‌ای او قرار گرفته و این حملات، بنا بر ادعاهای مطرح‌شده، از قلمرو یا پایگاه‌های نظامی مستقر در کشورهای ثالث پشتیبانی یا اجرا شده‌اند، پرسش اصلی این است که حقوق بین‌الملل چه پاسخی برای دولت هدف پیش‌بینی کرده است؟ آیا چنین وضعیتی صرفاً روابط میان دو دولت متخاصم را دربرمی‌گیرد یا مسئولیت دولت‌های ثالث نیز قابل بررسی است؟ نقطه آغاز این تحلیل، ماده ۵۱ منشور ملل متحد است. این ماده، در صورت وقوع «حمله مسلحانه» حق ذاتی دفاع مشروع را برای دولت‌ها به رسمیت می‌شناسد. دیوان بین‌المللی دادگستری در آرای مختلف خود، ازجمله در قضیه نیکاراگوئه تأکید کرده تحقق حق دفاع مشروع منوط به وقوع یک حمله مسلحانه و رعایت معیارهای ضرورت و تناسب است. این رأی، در عین محدود کردن دامنه دفاع مشروع، اصل وجود چنین حقی را به‌عنوان یکی از قواعد بنیادین حقوق بین‌الملل تثبیت کرده است. اگر در یک محاصره بین‌المللی ثابت شود حملات نظامی علیه یک دولت از مرحله درگیری‌های محدود عبور کرده و به عملیات گسترده علیه زیرساخت‌ها و مراکز حیاتی رسیده است، از منظر حقوقی، استاندارد به ماده ۵۱ منشور می‌تواند یکی از مهم‌ترین مبانی دفاعی آن دولت باشد. در چنین شرایطی، موضوع اصلی دیگر صرفاً آغاز جنگ نیست، بلکه نحوه پاسخ حقوقی به آن است.

در همین چارچوب، یکی از مهم‌ترین مسائل حقوقی بحران کنونی، نقش دولت‌های ثالث است. اگر کشوری آگاهانه اجازه دهد از قلمرو، پایگاه‌های نظامی یا امکانات لجستیکی آن برای اجرای عملیات نظامی علیه دولت دیگر استفاده شود، این موضوع می‌تواند از منظر قواعد مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها مورد بررسی قرار گیرد. پیش‌نویس مواد مسئولیت دولت‌ها (ARSIWA) به‌ویژه مقررات مربوط به کمک یا معاونت در ارتکاب فعل متخلفانه بین‌المللی، این امکان را پیش‌بینی می‌کند که در صورت احراز شرایط لازم، مسئولیت حقوقی دولت کمک‌کننده نیز مطرح شود. البته تحقق این مسئولیت وابسته به اثبات آگاهی، نقش مؤثر و سایر عناصر حقوقی است. از سوی دیگر، حقوق محاصمات مسلحانه میان «کشور ثالث» و «هدف نظامی واقع در قلمرو آن کشور» تفاوت قائل می‌شود. اگر یک پایگاه نظامی، مرکز فرماندهی، سامانه اطلاعاتی یا تأسیسات لجستیکی به‌طور مستقیم و مؤثر در اجرای عملیات نظامی مشارکت داشته باشد، ممکن است در شرایط مشخص و وصف «هدف نظامی» پیدا کند. این نتیجه با این حال، به هیچ وجه به معنای آن نیست که کل قلمرو، جمعیت یا زیرساخت‌های غیرنظامی آن کشور مشروعبیت هدف قرار گرفتن پیدا می‌کنند. اصل تفکیک، تناسب و احتیاط همچنان بر هرگونه عملیات نظامی حاکم است. رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه «سکوی نفتی» نیز نشان‌داد حتی در شرایطی که یک دولت به دفاع مشروع استناد می‌کند، باید میان ادعای وقوع حمله مسلحانه و مشروعبیت پاسخ نظامی رابطه‌ای روشن برقرار باشد. این رأی یادآور می‌شود هر اقدام دفاعی باید از منظر ضرورت و تناسب قابل ارزیابی باشد و نمی‌توان صرفاً با استناد به وجود یک تنش امنیتی، دامنه نامحدودی برای استفاده از زور قائل شد. در پرونده «فعالیت‌های مسلحانه در خاک کنگو» نیز دیوان بر این نکته تأکید کرد که توسل به دفاع مشروع به پایه معیارهای شناخته‌شده حقوق بین‌الملل ارزیابی شود و هرگونه اقدام نظامی فرامرزی نیازمند بررسی دقیق شرایط حقوقی است. در عین حال، این رویه‌ها نشان می‌دهند حقوق بین‌الملل میان «اصل وجود حق دفاع مشروع» و «شیوه اعمال آن» تمایز قائل است. در فضای حقوقی امروز، یکی از موضوعات مهم، آثار استفاده از پایگاه‌های خارجی در عملیات نظامی است. اگر در یک محاصره، پایگاه‌هایی در کشورهای دیگر نقش مستقیم در هدایت، پشتیبانی یا اجرای عملیات ایفا کنند، این موضوع صرفاً یک مسئله سیاسی نیست، بلکه می‌تواند پیامدهای حقوقی برای وضعیت آن تأسیسات و نیز برای مسئولیت احتمالی دولت‌های ذریط ایجاد کند. با این حال، هر نتیجه حقوقی در این زمینه منوط به احراز دقیق وقایع و شرایط حقوقی است.

تحولات اخیر منطقه نشان می‌دهد دامنه مخاصمه از میدان اصلی نبرد فراتر رفته و تبدیل به نبرد فرامنطقه‌ای شده است. حمله پهنپای اخیر به دوشناور گازی در بندر دمیاط مصر که موجب آتش‌سوزی این شناورها شد و درباره عامل آن هنوز انتساب رسمی و قطعی صورت نگرفته، نمونه‌ای از همین روند است. صرف‌نظر از اینکه مسئول این حمله چه کسی باشد، وقوع چنین حادثه‌ای نشان می‌دهد استمرار یک محاصره منطقه‌ای می‌تواند امنیت انرژی، کشتیرانی، تجارت دریایی و زیرساخت‌های کشورهای خارج از صحنه اصلی نبرد را نیز در معرض خطر قرار دهد. این تحول، زنگ خطری برای کل منطقه است؛ زیرا هرچه دامنه جغرافیایی مخاصمه گسترده‌تر شود، پیچیدگی مسائل مربوط به انتساب، مسئولیت دولت‌ها، دفاع مشروع و حمایت از غیرنظامیان نیز افزایش خواهد یافت. امروز مسئله صرفاً این نیست که کدام دولت از حق دفاع مشروع برخوردار است؛ بلکه پرسش مهم‌تر آن است که چگونه می‌توان از گسترش بی‌ضابطه جنگ جلوگیری کرد. اگر قواعد حقوق بین‌الملل درباره استفاده از زور، مسئولیت دولت‌ها و حمایت از غیرنظامیان نادیده گرفته شود، نتیجه چیزی جز فرسایش نظم حقوقی بین‌المللی نخواهد بود. در چنین شرایطی، هر کشوری ممکن است با استناد به ملاحظات امنیتی، دامنه اهداف مشروع خود را توسعه دهد و همین امر، خطر تبدیل یک مخاصمه محدود به بحرانی فراگیر را افزایش می‌دهد. از این رو، جامعه بین‌المللی بیش از هر زمان دیگری نیازمند پایدنی به قواعد تثبیت‌شده منشور ملل متحد و حقوق بین‌الملل بشردوستانه است. دفاع مشروع، حقی شناخته‌شده در حقوق بین‌الملل است، اما این حق نه مجوز حمله به غیرنظامیان است و نه مجوز گسترش نامحدود جنگ. در مقابل، اگر دولت‌های ثالث نیز در عملیات نظامی نقش آفرینی کنند، رفتار آنان نیز از منظر قواعد مسئولیت بین‌المللی قابل بررسی خواهد بود. حفظ این مرزهای حقوقی، تنها راه جلوگیری از آن است که خاورمیانه به صحنه جنگی تبدیل شود که دیگر هیچ مرز جغرافیایی یا قاعده حقوقی آن را مهار نکند.

این مطلب صرفاً دیدگاه نویسنده است و نباید به عنوان توصیه یا مشاوره تلقی شود.

وزارت خارجه اعلام کرد بیانیه مشترک ایران و عمان در مرحله تدوین نهایی است، به این ترتیب مسیر جدیدی در هرمز توافق شده اما بازگشایی تنگه منوط به اجرای سایر تعهدات آمریکا در تفاهم اسلام آباد است

راه میانی هرمز



گروه سیاسی | معاون امور حقوقی و بین‌المللی وزارت خارجه از نزدیک شدن تفاهم ایران و عمان درباره ترتیبات جدید تردد کشتی‌های تجاری در تنگه هرمز به مرحله نهایی خبر داد و تأکید کرد این تفاهم به معنای بازگشایی کامل تنگه هرمز نیست، بلکه مدلی جدید و متفاوت از رویه ۶۰ساله گذشته است که بخش قابل توجهی از مسیر تردد کشتی‌ها را از آب‌های سرزمینی ایران عبور خواهد داد.

کاظم غریب‌آبادی با تأکید بر اینکه دخالت خارجی در تنگه هرمز را نمی‌پذیریم، افزود: باز شدن تنگه هرمز الزامات خاص خود را دارد. تفاهم درباره تنگه هرمز باید صرفاً میان ایران و عمان انجام شود و با اجرای تفاهم جدید، دیگر مسیرهای موقت موجود در تنگه هرمز بسته خواهد شد.

معاون وزیر خارجه گفت: بخش قابل توجهی از مسیرهای ورود و خروج کشتی‌ها از آب‌های سرزمینی ایران عبور خواهد کرد. آغاز درگیری‌های جدید، ناشی از دخالت آمریکا در تنگه

هرمز بود.

یک منبع ارشد دیپلماتیک ایرانی هم اعلام کرد در مذاکرات ایران و عمان بر سر سازوکار عبور کشتی‌ها از تنگه هرمز، تنها «یک یادومسئله» باقی مانده که پیچیده به نظر نمی‌رسند. در



یادداشت

مجتبی خاتونی

مفت‌بران «استعفا»

نگرش انتقادی، به عنوان یک روش «شبه علمی» به‌ویژه در تفسیر و تأویل مناسبات انسانی و اجتماعی به ما گوشزد می‌کند هر کتش و واکنشی، لاجرم لایه‌ها و سطوحی فراتر از آنچه به نظر می‌رسد، داشته و از این رو است که اکثفا به «متن» بدون در نظر گرفتن «زمینه» نسبت چندان‌ی با «واقعیت» برقرار نخواهد کرد. واقعیتی که حتی خود گاهی «برساخته» و فاقد نسبت وثیق با «حقیقت» است.

خلاصه و ساده و خودمانی؛ باید همیشه برای هر احتمالی، یک شانس باقی گذاشت، هرچند ضعیف و

وزارت خارجه اعلام کرد بیانیه مشترک ایران و عمان در مرحله تدوین نهایی است، به این ترتیب مسیر جدیدی در هرمز توافق شده اما بازگشایی تنگه منوط به اجرای سایر تعهدات آمریکا در تفاهم اسلام آباد است



صورت نبود مداخله طرف‌های دیگر، توافق می‌تواند طی یک یا دو روز حاصل شود.

اما خبر مهم‌تری که بلافاصله پس از آن منتشر شد این بود که توافق با عمان الزام‌به معنای بازگشایی فوری هرمز نیست. گفت‌وگوها صرفاً برای تنظیم مسیرهای آینده کشتیرانی است و باز نشدن تنگه به توقف محاصره بنادر ایران و اصلاح اقداماتی بستگی دارد که ناقض تفاهم قبلی دانسته می‌شوند.

این تفکیک، مناقشه هرمز را وارد مرحله دقیق‌تری کرده است. اکنون دو مسئله جداگانه روی میز قرار دارد. نخست، توافق فنی ایران و عمان درباره مسیر امن عبور و توقف سیاسی بر سر رفع محاصره و توقف اقدامات آمریکا. حل مسئله نخست بدون حل مسئله دوم، نقشه عبور را آماده می‌کند، اما مجوز اجرای آن را صادر نمی‌کند.

راه میانی در هرمز

برخی گزارش‌ها از بررسی ایجاد یک «کریدور میانی» حکایت دارد؛ مسیری که جایگزین طرح‌های شمالی و جنوبی شود. در چارچوب مورد بحث، ایران کنترل ورود کشتی‌ها را در اختیار خواهد داشت و عمان پس از اطلاع رسانی به ایران، مجوز

شاید گاهی اشتباه. در موضوع داغ این روزها که البته شاید عمری به بلندی ریاست دوساله آقای پزشکیان بر قوه مجریه داشته باشد نیز همین امر روست. در این میان اگر مواردی چون ادبیات تکرارنشونده شخص رئیس‌جمهور با این مضمون که «هر کس می‌تواند مشکلات مردم را حل کند این گوی و این میدان» یا تکذیبیه‌های نامنسجم و مبهم افراد مختلف دولت در این موضوع را نادیده بگیریم، به اصل مطلب می‌رسیم؛ مسعود پزشکیان اگر می‌خواست استعفا کند، رئیس‌جمهور نمی‌شد! دو سال، بدون یک روز ریاست در قالب متعارف؛ او عین این دوسال را جنگیده در سنگر خودش. اما در میان طیف سیاسی که نقشی (کم یا زیاد) در به قدرت رسیدن ایشان داشته، استفاده از حربه‌های اینچینی به عنوان ابزار چانه‌زنی و تخفیر موازنه‌های سیاسی، مسبوq به سابقه است و در میان رادیکال‌های این جریان که همچنان «قبای ناچور و نجسب‌آلترناتیو قدرت» در ایران را به تن خود تصور می‌کنند نیز این از نباشد. شاید آن «گوینده اسرار مگو» دارد آرزوهایش را

همان آرزوهای دیرینه است تا شاید زمین و زمان یاری کرده و «چپ‌های رادیکال» و «سوپرانقلابی‌های دیروز» و «لیبرال‌های اولترای امروز»، ایران را به الگوی «توسعه» کذایی خود مزمین کنند. در مقابل هم جریان‌های سیاسی و تأثیرگذاران و منتقدان بازمانده از اریکه قدرت، شاید این استعفا‌ی ادعایی را یک شانس دوباره برای آزمودن اقبال عمومی به خود دیده و احتمالاً از عملی شدن آن استقبال خواهند کرد. حال من شهروند ساده، در این گرگ و میش مبهم، یک سلاح دارم و یک راه؛ هیچ احتمالی را ۱۰۰ درصد نفی نمی‌کنم و هیچ ادعایی را بدون استناد و استدلال نخواهم پذیرفت. بله، در مناسبات قدرت، به‌ویژه آنجا که اوضاع تا این حد غبارآلود است، حتی مؤمنان و معتمدان نیز احتمال لغزش خواهند داشت؛ لغزشی از جنس ابزارانگاری تهدید به استعفا یا چیزی شبیه به آن و در مقابل نیز یک احتمال همواره زنده است؛ شاید همه چیز آن قدر هم که نمایش داده می‌شود، ساده و صریح نباشد.

مقابله با رژیم صهیونیستی و خنثی‌سازی زمینه‌های جنگ است. این روش که می‌توان آن را «خارج‌سازی تنش» نامید، از تبدیل شدن اختلاف افکنی رسانه‌ای به یک مزیت برای دشمن جلوگیری کرده و به‌درستی سطح نزاع را به مرزهای جغرافیایی و هویتی دشمن محدود می‌کرد.

■ **مبتنی بر گفت‌وگوی حزبی فراگیر**

شهید لاریجانی در یک بازه زمانی یک‌ساله، با طیف گسترده‌ای از احزاب و جریان‌های سیاسی – منتقدان دولت – نشست‌های تبیینی برگزار کرد. در این جلسات، او بدون حاشیه‌پردازی و با استناد به اسناد و گزارش‌های مشخص، به تشریح خواسته‌های طرف مقابل در مذاکرات و مصادیق عینی بدعهدی‌های آمریکا و رژیم صهیونیستی می‌پرداخت. این نوع شفاف‌سازی، نه‌تنها به انسجام داخلی کمک می‌کرد، بلکه مانع شکل‌گیری روایت‌های غیرواقعی در فضای رسانه‌ای و سیاسی کشور می‌شد. تأکید او بر جمله کلیدی «جمهوری اسلامی تمامی مسیرهای معقول را در مذاکرات پیموده اما دشمن

خلف وعده کرده است»، نشان از یک راهبرد اقعاعی مبتنی بر واقعیت‌نگری داشت. نه آرمان‌گرایی صرف.

■ **سرعت عمل در پاسخ‌گویی به تهدیدها**

از منظر علوم ارتباطات، یکی از آسیب‌پذیرترین لحظات برای هر نظام سیاسی،

خود جلوه دهد. محدود کردن مذاکرات به تهران و مسقط، مانع از آن می‌شود که یک تفاهم فنی به‌عنوان عقب‌نشینی سیاسی ایران ثبت‌شود.

از همین رو، حتی دستیابی سریع به توافق نیز برای پایان بحران کافی نیست. گام تعیین‌کننده، توقف محاصره دریایی است؛ محاصره‌ای که آمریکا می‌گوید در چارچوب آن تاکنون ده‌ها کشتی را تغییر مسیر داده، متوقف یا بازرسی کرده است.

تهدیدهای بلند، ذخایر کوتاه

همزمان با تهدید تازه ترامپ به حمله «بسیار سخت»، گزارش‌هایی درباره کاهش شدید ذخایر تسلیحاتی آمریکا منتشر شد. منابع رسانه‌ای گفتند بخش عمده موشک‌های دوربرد دقیق آمریکا مصرف شده، نزدیک به ۸۰ درصد رهگیرهای تاد و حدود نیمی از موشک‌های پاتریوت نیز در جریان جنگ به کار رفته‌اند. پنتاگون و کاخ سفید این نگرانی‌ها را رد کرده و گفته‌اند ارتش همچنان مهمات کافی در اختیار دارد.

با وجود این تکذیب‌ها، مسئله فقط تعداد مهمات باقیمانده نیست. گسترش جنگ، آمریکا را ناچار می‌کند همزمان از پایگاه‌ها، نیروها، کشتی‌ها و زیرساخت‌های متحدانش دفاع کند. به همین دلیل، هر دور تازه حمله می‌تواند هزینه‌ای فراتر از همان عملیات ایجاد کند.

این محدودیت، فاصله میان لحن تهدیدآمیز ترامپ و عقب‌نشینی‌های پی‌درپی او را توضیح می‌دهد. واشنگتن همچنان از حمله سخن می‌گوید، اما برای بازگرداندن تردد دریایی به مسیری متوسل شده که از مذاکره ایران و عمان می‌گذرد.

فشار در دریای سرخ ادامه یافت

انصارالله نیز از حمله موشکی به هشتمین نفتکش سعودی از زمان اعلام محاصره دریایی خبر داد و مدعی شد ۲۹ نفتکش را در دریای سرخ و دریای عرب وادار به بازگشت کرده است. آمارهای منتشرشده از کاهش محسوس تجارت نفتکش‌ها پس از آغاز این محاصره حکایت دارد. ادامه فشار در باب‌المندب، اهمیت توافق در هرمز را افزایش می‌دهد. کاهش خطر در یک آبراه‌رمانی بازار آرم می‌کند که مسیر جایگزین نیز قابل اتکا باشد. حملات به کشتی‌های سعودی نشان می‌دهد بحران انرژی تنها به یک تنگه محدود نمانده است.

توافقی در دسترس برای تفاهمی دور

فاصله میان «توافق بر سر مسیر» و «بازگشایی تنگه» آشکار شده است. تهران و مسقط به تفاهم نزدیک شده‌اند، اما اجرای آن به تصمیم آمریکا درباره محاصره بنادر ایران وابسته مانده است.

مرحله فنی مذاکرات شاید به سرعت پایان یابد؛ مسئله دشوارتر پس از آن آغاز می‌شود. آمریکا باید تصمیم بگیرد آیا می‌خواهد همزمان محاصره را ادامه دهد و انتظار بازگشت کشتیرانی عادی را داشته باشد، یا برای گشایش واقعی هرمز، بخشی از سیاست فشار خود را تغییر دهد.

در قالب «خبر» و «با اطلاع» می‌گوید و هزار شاید و اما و اگر دیگر. ما اما در کنار ابزار کارآمد «عقل سلیم» یک موهبت عظیم داریم و آن عبارت است از «نص صریح». از خمینی کبیر و خامنه‌ای شهید تا نور چشممان، رهبر عزیز انقلاب. گوشمان به فرمان و اشاره ایشان است و آخرین فرمان، امر به «اتحاد»، «حسن ظن به مسئولین» و «حفظ روحیه» ملتی است که در حال تغییر ریل تاریخ بشر از مسیر قهقرایی خود به سوی «نور» است.

خلاصه این سطور برای آن که باید بشنود و خواهد شنید؛ ملتی مبعوث که کشور را از حلقوم پلید آمریکا و اسرائیل در فرای ۹ اسفند بیرون کشید، بر فرض بسیار بعید آن «استعفا‌ی ادعایی» هم نخواهد گذاشت گزندی به این نظام و سرزمین مقدس برسد و در مقابل، اگر جریانی با آویزان شدن به این ادعا و با قیمت به خطر انداختن امنیت روانی جامعه، سودای قدرت را به سر راه داده باشد، خیلی زود با واقعیت عریان حدف تحقیرآمیز از فضای سیاسی کشور روبرو خواهد شد.

مرور یک روش کارآمد در اداره کردن افکار عمومی در ایران

شهید لاریجانی؛ الگوی گفت‌وگوی راهبردی

فاصله‌زمانی میان وقوع یک تهدید رسانه‌ای تا واکنش رسمی است. شهید لاریجانی به‌درستی دریافته بود هر گونه تأخیر در پاسخ‌دهی به توهین‌ها و تهدیدهای سران کاخ سفید، به معنای واگذاری میدان تفسیر به دشمن است. سیره عملی او نشان می‌دهد پاسخ‌دهی به تهدیدها را به هیچ وجه به جلسات هفتگی یا بیانیه‌های اداری موکول نمی‌کرد و با بهره‌گیری از فرصت‌های رسانه‌ای، در نخستین فرصت ممکن، موضع نظام را با بیانی قاطع و مستند اعلام می‌کرد. این اصل را می‌توان «دیپلماسی زمان‌محور» نامید که نقش کلیدی در خنثی‌سازی جنگ شناختی دارد.

تواضع در کلام و پرهیز از تکلف‌های زبانی

برخلاف رویکردهای رایج در برخی از چهره‌های سیاسی که برای ابراز قدرت، به زبان تند و تحکم‌آمیز یا برعکس، به عوام‌فریبی روی می‌آورد، شهید لاریجانی با زبانی متواضع، منطقی و در عین حال صریح با مردم سخن می‌گفت. او مفاهیم پیچیده راهبردی را به‌زبان ساده و قابل درک برای عموم مردم تبیین می‌کرد و این نقطه‌قوتی بود که به اعتمادآزایی عمومی انجامید. امروز بیش از هر زمان دیگری به زبانی نیاز داریم که همچون شهید لاریجانی، از موضع قدرت اما با لحنی متین، از صراحت اما با دوری از تنش‌زایی و از شفافیت اما با حفظ وحدت ملی بهره‌برد. این الگو، پاسخی است به نیاز ساختاری کشور در مواجهه با پیچیده‌ترین دوره جنگ شناختی و دیپلماتیک معاصر.

گفت‌وگو با نویسنده سفرنامه «قره‌باغ، باغی بزرگ» که تلاش می‌کند تصویری دقیق‌تر و چندوجهی از باکو و مناسبات فرهنگی، دینی، اجتماعی و تاریخی آن ارائه دهد

سفرنامه؛ بستری برای فهم مردم یک سرزمین



نیایش احمدی | حامد خسروشاهی، پژوهشگر قفقاز و نویسنده کتاب سفرنامه «قره‌باغ، باغی بزرگ» است. این کتاب در قالب سفرنامه نوشته شده و نه فقط گزارش سفر؛ بلکه تلاش می‌کند تصویری دقیق‌تر و چندوجهی از باکو و مناسبات فرهنگی، دینی، اجتماعی و تاریخی آن ارائه دهد. روایت‌های کتاب برآمده از تجربه‌های میدانی نویسنده، گفت‌وگوهای کوتاه با مردم، حضور در خیابان‌ها و دیدن زیارتگاه‌ها، موزه‌ها و حتی تجربه‌های ساده روزمره مانند طعم غذاهاست. همزمان

نگاه تاریخی نیز در بخش‌هایی از کتاب حضور دارد تا تنش‌ها و ریشه‌های پیچیده موضوعات منطقه‌ای؛ از جمله بحران و منازعه قره‌باغ میان جمهوری آذربایجان و ارمنستان برای مخاطب روشن‌تر شود. در این مصاحبه، خسروشاهی از چرایی انتخاب قفقاز برای سفرنامه‌نویسی و نگاهش به مستندنگاری سخن می‌گوید؛ روایتی که نشان می‌دهد سفر می‌تواند فراتر از تجربه شخصی، به فهم جامعه و تاریخ کمک کند.

چرا برای نوشتن سفرنامه به سراغ باکو و آذربایجان رفتید و چه چیزی در این کشور برای شما جذاب بود؟

سرزمین‌های قفقاز جنوبی که امروز در ترکیب سه کشور گرجستان، ارمنستان و جمهوری آذربایجان قرار دارند و اگر شهر دربند را نیز که اکنون در قلمرو روسیه است، در نظر بگیریم، در گذشته شامل ۱۷ ولایت و استان ایرانی بودند که در جریان جنگ‌های ایران و روس و بر پایه معاهده‌های گلستان و ترکمانچای از ایران جدا شدند؛ سرزمین‌هایی که ابتدا به روسیه تزاری و سپس به اتحاد جماهیر شوروی ملحق شدند. این اراضی پهناور؛ به‌ویژه یکی از مهم‌ترین آن‌ها یعنی قره‌باغ، سرزمینی وسیع با طبیعتی بکر و چشم‌نواز بود؛ اقلیمی منحصربه‌فرد داشت و گونه‌های گیاهی در آن می‌روید که خاص همان ناحیه بود. همچنین نژادهایی از حیوانات؛ از جمله اسب قره‌باغ، از مشهورترین نژادهای اسب در جهان، در این منطقه پرورش می‌یافت. با این حال در ۷۰ سال گذشته، این سرزمین زیبا صحنه جنگ‌هایی ویرانگر بوده؛ جنگ‌هایی که از اواخر دوران شوروی آغاز شد و با «جنگ اول قره‌باغ» و «جنگ دوم قره‌باغ» ادامه یافت. در نتیجه، این اراضی برای نزدیک به ۳۰ سال بدون استفاده ماند و بخش‌هایی از آن به ویرانه تبدیل شد؛ منطقه‌ای که به جای شکوفایی طبیعی، به موضوعی سیاسی-امنیتی بدل شد، آن هم سرزمینی با چنین پیشینه تاریخی و چنین زیبایی کم‌نظیری.

شما خبرنگار هم هستید. آیا خبرنگار بودن در نگارش این سفرنامه تأثیری داشت؟

بله. من کارم را با خبرنگاری آغاز کردم و با افتخار، یک رسانه‌ای هستم. این سفر نیز بخشی از فعالیت‌های رسانه‌ای من بود. به باور من، خبرنگاری به معنای صرف خبر نوشتن نیست؛ هر کسی می‌تواند خبر بنویسد؛ اما خبرنگاری حرفه‌ای باید از مرحله خبرنگاری عبور کند و به روزنامه‌نگاری برسد. حتی یک مرتبه بالاتر از آن نیز وجود دارد و آن مستندنگاری است. من مسیرم را از خبرنگاری آغاز کردم و به مستندنگاری رسیدم. این کتاب، شرح احوال سفری چهار پنج روزه است؛ اما در بستر روایت سفر، تنها به توصیف مسیر و مقصد بسنده نکردم. در این اثر به اقتصاد، ورزش و نسبت درهم‌تنیده آن‌ها با سیاست و جامعه پرداخته‌ام. از آشنایی گرفته‌ام و مطبخ آذربایجان را توضیح داده‌ام و به فراخور روایت، به موضوعات گوناگون دیگری نیز ورود کرده‌ام. بی‌تردید این نگاه چندلایه و این گستره موضوعی برخاسته از شم رسانه‌ای من است؛ نگاهی که تلاش می‌کند هر سفر را فراتر از یک تجربه شخصی، به روایتی مستند و تحلیلی از یک جغرافیا و زیست‌بوم انسانی تبدیل کند.

چقدر تلاش کردید در روایتتان از داوری و موضع‌گیری فاصله بگیرید؟ آیا برخی موضع‌گیری‌ها عمدی بودند؟

طبیعی است که در این کتاب داوری وجود دارد. درباره بسیاری از اتفاق‌ها، نه‌تنها قضاوت کرده‌ام؛ بلکه آگاهانه موضع هم گرفته‌ام. اساساً انتخاب موضوعاتی که در یک سفرنامه می‌آید، خود نوعی سوگیری و جهت‌گیری است. همین که تصمیم می‌گیرید چه چیزی را ببینید، درباره چه موضوعی بنویسید و از کنار چه مسئله‌ای عبور کنید، به معنای نوعی انتخاب است. برای مثال، بسیار علاقه‌مند بودم درباره رابطه جمهوری آذربایجان با اسرائیل مطلبی بنویسم؛ اما نمی‌خواستم صرفاً بر پایه شنیده‌ها یا تحلیل‌های از پیش ساخته قلم بزنم. از جایی در ذهنم گذشت که به دهکده یهودیان در باکو بروم و از نزدیک آن فضا را ببینم؛ اما این امکان فراهم نشد. صادقانه بگویم، تردید و نگرانی هم داشتم که مبادا اتفاقی رخ دهد. در نهایت، همین نرفتن و همین تردید را به بخشی از روایت کتاب تبدیل کردم؛ چراکه سفرنامه، روایت صادقانه تجربه زیسته است، نه بازسازی دلخواه واقعیت. تلاش کردم آنچه می‌نویسم، برآمده از رخدادهای همین سفر باشد. دلم می‌خواست برخی مسائل را مستقیم و تحلیلی مطرح

کنم؛ اما اقتضای سفرنامه این است که پیشامدهای سفر توصیف شود؛ به طور مثال به بهانه گفت‌وگو با فردی در باکو، برخی موضوعات را پیش کشیدم و در همان بستر روایت، نکاتی را بیان کردم. یکی از موضوعاتی که برایم اهمیت داشت، وضعیت حقوقی و اجتماعی زنان در جمهوری آذربایجان بود. برخلاف تصویری که گاه وجود دارد، بسیاری از زنان آذربایجانی، احساس نمی‌کنند وضعیت حقوقی‌شان نامطلوب است؛ اما در مشاهدات عینی، نکاتی دیدم که قابل تأمل بود: پاکبان‌های باکو اغلب زن بودند، نظافتچیان سرویس‌های بهداشتی عمومی زن بودند و حتی در برخی نانواپی‌ها نیز زنان کار می‌کردند. این مشاهدات را بدون اغراق و با همان زبان مستند بازگو کردم. در همین زمینه، به دیدارم با نماینده یک انجمن حامی حقوق زنان در باکو نیز اشاره کرده‌ام؛ جایی که مدیر آن مجموعه از آمار بالای خشونت علیه زنان در باکو و برخی شهرهای دیگر سخن می‌گفت. اگر قرار بود این مسائل را مطرح کنم، باید به زبان مستند و بر پایه مشاهده و گفت‌وگو بیان می‌شد. خود را موظف می‌دانستم به این زبان پایبند بمانم و تا حد امکان نیز چنین کردم.

چطور تلاش کردید مسائل سیاسی را به صورت مستقیم مطرح نکنید؟ آیا از روایت یا لحن خاصی استفاده کردید؟

در این کتاب، بسیاری از رخدادهای سفر را بازآفرینی کردم و در دل همان روایت‌ها، به موضوعات سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی پرداختم. تلاش من این بود که سیاست، به‌جای آنکه به شکل مستقیم و شعاری بیان شود، در بطن وقایع روزمره و تجربه‌های عینی دیده شود. برای نمونه می‌خواستم به علاقه مردم جمهوری آذربایجان نسبت به بازگشت سرزمین‌هایی که سال‌ها در اشغال مانده بود، اشاره کنم. به‌جای آنکه این موضوع را به صورت مستقیم تحلیل کنم، به استادیوم فوتبال رفتم و یکی از مسابقات جام باشگاه‌های اروپا میان تیم قره‌باغ آذربایجان و یک تیم دیگر را روایت کردم. شاید در ظاهر، این فقط یک مسابقه فوتبال باشد؛ اما آن فضا فراتر از یک بازی معمولی بود؛ شور و هیجان تماشاگران، شعارها و نمادها، همگی واجد دلالت‌های سیاسی بودند. من در دل همین واقعه‌نگاری یک مسابقه فوتبال، به لایه‌های سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی ماجرا اشاره کردم، بی‌آنکه متن به بیانیه‌ای سیاسی تبدیل شود. یا در گشت‌وگذارم در اطراف شهر باکو، به سیاست‌های دولت در زیباسازی هسته مرکزی شهر پرداختم. در کنار آن از فقری نوشتم که پشت این ویتترین آراسته پنهان مانده بود. این تقابل، خود گویای بسیاری از واقعیت‌هاست و نیازی به داوری مستقیم

ندارد. میان زمان انجام این سفر و انتشار کتاب، هفت تا هشت سال فاصله افتاد. بخشی از این فاصله به کار پژوهشی بازمی‌گشت؛ در طول سفر با موضوعاتی روبه‌رو شدم که برای پرداختن به آن‌ها نیازمند اطلاعات دقیق‌تر بودم. در سال ۲۰۲۰ نیز با آغاز جنگ دوم قره‌باغ، فضا تغییر کرد و این مسئله در داخل ایران به یکی از موضوعات اصلی سیاسی بدل شد. نوعی دوقطبی در حمایت از یکی از دو طرف؛ یعنی جمهوری آذربایجان یا ارمنستان شکل گرفت. طبیعی بود که در چنین فضایی، انتشار کتاب می‌توانست به سوءبرداشت و نسبت دادن سوگیری منجر شود؛ در حالی که نگاه من در زمان سفر، متأثر از آن فضای ملتهب نبود. در خود سفر نیز محدودیت‌هایی وجود داشت. بسیار مایل بودم به روستایی متدین در اطراف باکو بروم یا از دهکده یهودیان بازدید کنم؛ اما این امکان فراهم نشد. رفت‌وآمد یک ایرانی به برخی از این نقاط می‌توانست با حساسیت‌ها و مخاطراتی همراه باشد. همچنین فرصت گفت‌وگو با برخی چهره‌های موافق و مخالف دولت نیز مهیا نشد. پس از جنگ دوم قره‌باغ تصمیم داشتم برای تکمیل کتاب، سفر دیگری انجام دهم و حتی نامه‌نگاری‌هایی هم صورت گرفت؛ اما آن برنامه نیز عملی نشد. با این حال، کتاب با سانسور مواجه نشد. آنچه انجام دادم، انتخاب لحن روایی و مستند بود؛ روایتی که سیاست را در دل زندگی روزمره نشان می‌دهد، نه در قالب شعار و موضع‌گیری مستقیم.

همسفران نویسنده در روند نگارش کتاب تأثیر گذار هستند؟

بی‌شک همین‌طور است. همسفران در شکل‌گیری اتفاقات سفر و در نتیجه، در روند نگارش کتاب نقش مهمی دارند. ذائقه، علایق و پیشینه هر همراه، مسیر تجربه‌های سفر را تغییر می‌دهد. وقتی با یک هنرمند همسفر هستید، طبیعی است که گرایش به حضور در جمع‌های هنری، موزه‌ها، گالری‌ها و فضاهای فرهنگی بیشتر می‌شود. گفت‌وگوها رنگ و بوی هنر گرفته و مواجهه با شهر، از دریچه زیبایی‌شناسی و فرهنگ شکل می‌گیرد. در مقابل، اگر همسفر فردی سیاسی یا رسانه‌ای باشد، ممکن است ترجیح دهد به دفتر یک روزنامه، رسانه یا حتی یک حزب سیاسی برود و پای صحبت فعالان آن حوزه بنشیند. در این حالت، سفر بیشتر به سمت تحلیل‌های سیاسی و گفت‌وگوهای رسمی سوق پیدا می‌کند. سفر با یک گروه هنری، به طور طبیعی زمینه‌ساز تبادلات فرهنگی و هنری است. روابطی شکل می‌گیرد که شاید در سفرهای دیگر امکان بروز نداشته باشد؛ نشست‌های خودجوش، بحث‌های فرهنگی و تجربه‌هایی که در نهایت بر روایت نویسنده نیز اثر می‌گذارد. من شخصاً این جنس از سفر را بیشتر می‌پسندم؛ چراکه امکان مواجهه عمیق‌تر با لایه‌های فرهنگی یک جامعه را فراهم می‌کند و روایت را از سطح مشاهدات

روزمره فراتر می‌برد.

وضعیت سفرنامه‌نویسی در جامعه کنونی را چطور می‌بینید؟

خوشبختانه در چند سال اخیر، بازار کتاب ایران توجه جدی‌تری به ژانر مستندنگاری و سفرنامه‌نویسی نشان داده است. آثار قابل توجهی در این حوزه منتشر می‌شود و حتی ناشرانی که پیش‌تر تمرکشان صرفاً بر رمان بود، اکنون به سراغ سفرنامه‌ها و روایت‌های مستند رفته‌اند. این تغییر نشان می‌دهد این ژانر هم جذابیت دارد و هم توانسته مخاطبان خود را پیدا کند. به گمان من، سفرنامه امروز دیگر صرفاً روایت مسیر و مقصد نیست؛ بلکه بستری است برای فهم فرهنگ، سیاست، جامعه و حتی اقتصاد یک سرزمین. به همین دلیل هم مخاطب با آن ارتباط برقرار می‌کند. من همواره دوستانم را تشویق می‌کنم که به این گونه ادبی روی بیاورند. همان‌طور که می‌بینیم، تعداد نویسندگانی که سفرنامه منتشر می‌کنند، رو به افزایش بوده و این اتفاق مبارکی است. شخصاً امکان سفر به سرزمین‌های دوری مانند آمریکا یا اروپا را نداشته‌ام و شاید هم هرگز چنین فرصتی پیش نیاید؛ اما وقتی سفرنامه دوستانم را خواندم، احساس کردم با آن فضا آشنا شدم و در تجربه‌شان سهیم بودم. گویی همراه آن‌ها سفر کردم؛ با فرهنگ، سیاست، جامعه و حتی آشپزی آن کشورها آشنا شدم. در سال‌های اخیر، سفرنامه‌های ارزشمندی از دانشجویان و استادان ایرانی که مدتی در کشورهای مختلف اقامت داشته‌اند، منتشر شده و خواندن آن‌ها برای من تجربه‌ای نزدیک به زیستن در همان فضا بوده است. بخش مهمی از بازخوردهایی که دریافت کرده‌ام نیز همین بوده است. بسیاری از مخاطبان گفته‌اند با خواندن کتاب، احساس کرده‌اند خودشان هم به باکو سفر کرده‌اند. برخی حتی گفته‌اند که به این شیوه سفر کردن علاقه‌مند شده‌اند. هنوز عده‌ای تصور می‌کنند سفر یعنی خرید بلیت یک تور، حرکت در زمان و پرواز مشخص، اقامت در هتل‌ی از پیش تعیین شده و بازگشت در موعد مقرر. در حالی که سفر خارج از این چارچوب‌های از پیش طراحی شده، سرشار از پیشامدهای پیش‌بینی‌ناپذیر و تجربه‌های منحصربه‌فرد است؛ تجربه‌هایی که ماده خام یک سفرنامه جذاب و ماندگار را فراهم می‌کند.

بزرگ‌ترین مزیت این سفرها و سفرنامه نوشتن از کشورهای همسایه چیست؟

یکی از اهداف من در نوشتن این کتاب این بوده که در سال‌های اخیر، توجه جامعه ایرانی بیشتر به سفر و شناخت ایالات متحده آمریکا و حتی چین جلب شده؛ اما شناخت ما نسبت به همسایگانمان بسیار کمتر است. در حالی که شایسته است آگاهی بیشتر و بهتری در جامعه ایرانی نسبت به کشورهای اطراف وجود داشته باشد. ما اکنون با مشکل تحریم روبه‌رو هستیم؛ ولی اگر کشوری که عملاً قابل تحریم نخواهد بود، این ارتباطات منطقه‌ای، تحریم‌شکن‌ترین ابزار برای توسعه روابط اقتصادی و فرهنگی است. سفرهای اکتشافی به کشورهای اطراف، با سفرهای گردشگری تفاوت دارد. در سفر اکتشافی، هدف فقط دیدن مکان‌های شناخته‌شده نیست؛ بلکه شناخت جامعه، فرهنگ و زندگی مردم آن کشور اهمیت دارد. من خودم دوست دارم در سفر با اتفاق‌های جدید روبه‌رو شوم و تجربه کسب کنم. توصیه می‌کنم کسانی که به سفر می‌روند، خودشان را در معرض ارتباط با مردم آن شهر یا کشور قرار دهند؛ با افراد محلی گفت‌وگو کنند و از تجربه‌های روزمره‌شان بیاموزند. این ارتباط انسانی، سفر را عمیق‌تر و ماندگارتر می‌کند. زیربنای این نوع سفر و سفرنامه‌نویسی از سفرهای داخلی آغاز می‌شود. وقتی فرد در داخل کشور خود تجربه سفر و مشاهده فرهنگ‌های مختلف را داشته باشد، برای سفر به کشورهای دیگر نیز آمادگی بیشتری خواهد داشت. سفرنامه‌نویسی در اصل ثبت مشاهده‌ها و روایت آن‌ها برای دیگران است؛ روایتی که می‌تواند به شناخت متقابل، گسترش آگاهی و درک بهتر جوامع کمک کند.

سفرنامه نباید به ویتترین شهرها بسنده کند

لحن نویسنده زمانی اثرگذار است که از سطح روایت‌های کلیشه‌ای عبور کند و مخاطب را به عمق تجربه ببرد. برای مثال، بسیاری از افراد به استانبول سفر کرده‌اند؛ اما اغلب تنها به خیابان استقلال رفته‌اند، در پاساژها و فروشگاه‌های لباس اطراف آن قدم زده‌اند و سپس بازگشته‌اند، بی‌آنکه تصویر روشنی از «استانبول واقعی» پیدا کنند. در حالی که استانبول فقط این نیست؛ آنچه دیده می‌شود، صرفاً یک ویتترین شهری است، نه تمام حقیقت آن. استانبول یکی از مذهبی‌ترین شهرهای جهان است؛ اما مسافرانی که به آنجا می‌روند، معمولاً همان چهره ویترینی را می‌بینند. در این شهر، مسجدهای فراوانی وجود دارد، زنان محجبه و حتی چادری در بافت اجتماعی آن حضوری پررنگ دارند؛ اما این وجوه کمتر دیده می‌شود؛ چراکه اغلب آن چیزی نیست که بخشی از مخاطبان ایرانی در سفر به دنبال آن هستند. آن‌ها بیشتر به دنبال همان تصویر پرزرق‌وبرق و مصرفی‌اند که در شبکه‌های اجتماعی بازتولید می‌شود. در حالی که فرهنگ ترکیه، تلاقی و همزیستی فرهنگ‌های گوناگون است؛ آمیزه‌ای از سنت و مدرنیته، مذهب و سکولاریسم و شرق و غرب. اگر نویسنده بخواهد مخاطب را در متن حاضر کند، باید این لایه‌های متنوع را ببیند و روایت کند، نه اینکه تنها به سطح بسنده کند. من وقتی سفر می‌روم، ترجیح می‌دهم به جای توقف در ویتترین‌ها، به سراغ همین لایه‌های پنهان‌تر بروم؛ به مکان‌هایی که کمتر در مسیر تورها قرار دارند و آدم‌های کمتری به آنجا سر می‌زنند. البته دیدن مکان‌های شناخته‌شده هم اهمیت دارد؛ اما مهم‌تر از آن، زاویه دید است؛ یعنی همان چیزهایی را که همه دیده‌اند، از منظری متفاوت روایت کنیم. به گمان من، لحن نویسنده باید جست‌وجوگر، دقیق و جزئی‌نگر باشد؛ لحنی که به جای صدور حکم و داوری مستقیم، فضا را چنان ترسیم کند که مخاطب صدای شهر را بشنود، ریتم زندگی را حس کند و خود را در میان آدم‌های آن سرزمین ببیند. چنین لحنی است که سفرنامه را از گزارش صرف به تجربه‌ای زیسته برای خواننده تبدیل می‌کند.

مستندنگاری، راز ماندگاری سفرنامه‌هاست

سفرنامه اگر بخواهد ماندگار شود، باید از سطح خاطره‌نگاری صرف عبور کند و به مستندنگاری نزدیک شود. در این کتاب تلاش کردم وجه مستندنگاری پررنگ‌تر باشد و کمتر به روایت صرف خاطرات روزانه بسنده کنم. نگارش این اثر چند سال طول کشید؛ یادداشت‌هایی که در طول سفر نوشته بودم، بعدها تکمیل، بازبینی و با پژوهش‌های تاریخی و میدانی همراه شد. بنابراین، این کتاب صرفاً مجموعه‌ای از خاطرات شخصی نیست؛ بلکه کوشیده‌ام به بنیان‌های تاریخی و زمینه‌های اجتماعی آن نیز اشاره کنم. برای مثال، به روستاهای حاشیه رود ارس رفتم؛ روستاهایی که در سال‌های جنگ، شاهد وقایع تلخ و مهمی بودند. با ساکنان آن مناطق گفت‌وگو کردم، روایت‌ها و خاطراتشان را شنیدم و سپس آن‌ها را با زبان و روایت خودم در متن آوردم. راوی کل ماجرا من هستم؛ اما آنچه نقل شده، برآمده از تجربه زیسته مردم همان جغرافیا است. این رویکرد، به نظر من، به سفرنامه را از یک دفترچه خاطرات شخصی فراتر می‌برد و به آن اعتبار مستند می‌دهد. در ادبیات کلاسیک فارسی، سنت سفرنامه‌نویسی ریشه‌دار و پربار است. آثاری چون سفرنامه ناصر خسرو یا روایت‌های ابن بطوطه و همچنین سفرنامه‌های حج در دوره قاجار، نمونه‌هایی درخشان از این میراث هستند. با این حال، در مقطعی از تاریخ معاصر، از این ژانر فاصله گرفتیم و سفرنامه‌نویسی کمرنگ شد. در سال‌های اخیر اما برخی نویسندگان کوشیده‌اند این ژانر را دوباره به یکی از شاخه‌های جدی ادبیات ایران تبدیل کنند. برای نمونه، رضا امیرخانی با سفرنامه‌هایی که منتشر کرده، توجه دوباره‌ای به این قالب ادبی جلب کرده است. همچنین منصور ضابطیان در بازار کتاب با استقبال قابل توجهی مواجه شده‌اند. بخشی از این استقبال شاید ناشی از حس سرزندگی و تنوعی باشد که سفر به مخاطب منتقل می‌کند؛ اما فراتر از آن، این کتاب‌ها لذت سفر و آگاهی‌های گسترده‌ای درباره فرهنگ، جامعه و تاریخ کشورهای مختلف را به خواننده ارائه می‌دهند. من این روند را اتفاقی مبارک می‌دانم. اگر سفرنامه بتواند هم لذت روایت را حفظ کند و هم بر پایه مشاهده و مستندات استوار باشد، نه‌تنها سرگرم‌کننده؛ بلکه آگاهی‌بخش و ماندگار نیز خواهد بود.

جواد نوانیان رودسری | نهضت مشروطه در ایران، فرایندی بود که بر بستر عدالت‌خواهی شکل گرفت. ساخت عدالتخانه، نخستین خواسته مردمی بود که از استبداد و اختناق ناشی از آن، به ستوه آمده بودند. نخستین گام‌های مشروطه‌خواهی در حالی برداشته شد که علمای نام‌آوری همچون آخوند خراسانی، سیدمحمد طباطبایی، سیدعبدالله بهبهانی و شیخ فضل الله نوری میدان‌دار اصلی این تحول بزرگ بودند. با این حال، عوامل گوناگونی دست به‌دست هم دادند تا پیروزی شیرین نهضت را به تلخی شکست تبدیل کنند؛ شکستی که در پی دوران پرمحنت دهه ۱۲۹۰ خورشیدی و عهد «قحطی بزرگ» و «انحلال مجلس» به استقرار دیکتاتوری تمام‌عیار پهلوی منجر شد و دستاوردهای نهضتی را که قرار بود عصر ترقی و بهروزی را در سایه‌ملیت و دیانت فراهم کند، یکسره بر باد داد. ایرانیان برای احیای این دستاوردها بارها کوشیدند؛ اما نتوانستند به آنچه خواستشان بود، برسند. تجارب تلخ پیشین، نهایتاً در قالب ساختاری جدید متبلور شد؛ نهضت و سپس انقلاب اسلامی مردم ایران، رژیم شاهنشاهی را برانداخت تا در دورانی جدید، مطالباتی نوین را بر آرمان‌های مشروطه‌خواهی بیفزاید. دیروز، سالروز امضای فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه قاجار بود، فرصتی برای بازخوانی چرایی و چگونگی بر باد رفتن آرمان‌هایی که ۱۲۰ سال پیش در ذهن و فکر ایرانیان شکل گرفت؛ اما در فاصله‌ای کوتاه به‌رؤیایی دست‌نیافتنی تبدیل شد.

■ **آرمان‌های مشروطه: سرابی در کویر واقعیت‌های سیاسی**
پیروزی نهضت مشروطه ایران با امضای فرمان مشروطیت در ۱۴ مرداد سال ۱۲۸۵ خورشیدی. نقطه عطفی در تاریخ سیاسی این سرزمین بود که با هدف گذار از استبداد فردی و بی‌قانون عصر قاجار به حاکمیت قانون، پاسخگو کردن حاکمان و تحدید قدرت سلطنت شکل گرفت. آرمان‌های بنیادین این نهضت، چنان‌که پژوهشگرانی مانند فریدون آدمیت (در کتاب «ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران») به تفصیل بیان می‌کنند، بر پایه‌هایی چون تأسیس عدالتخانه و مقید کردن شاه در برابر مردم استوار بود. قانون اساسی مشروطه و متمم آن، شاه را از یک حاکم مستبد که جان و مال مردم را ملک مطلق خود می‌پنداشت، به مقامی تشریفاتی که «سلطنت می‌کند، نه حکومت» تقلیل می‌داد. با این حال، واقعیت‌های ساختاری و تاریخی جامعه ایران، بی‌تجربگی و کم‌اطلاعی مردم حتی‌نخبگان سیاسی، وابستگی جمعی از سیاستمداران به سفارتخانه‌ها و نیز بحران‌های پی‌درپی داخلی و خارجی؛ به‌ویژه مداخلات روس و انگلیس، تحقق آن آرمان‌ها را از همان ابتدا با چالش‌های جدی مواجه کرد. این ضعف ساختاری، بستر روانی و سیاسی مناسبی را برای بروز دوباره استبداد، این بار در کالبدی مدرن‌تر، متمرکزتر و مجهز به ابزارهای سرکوب نوین فراهم آورد.

■ **قدرت گرفتن رضاخان: انسدادشریان‌های مشروطیت**

سال‌های پس از جنگ جهانی اول و آثار مخرب ناشی از این جنگ عالمگیر، ایران را به ورطه ناامنی، قحطی، هرج‌ومرج و خطر تجزیه انداخته‌بود. در همین زمان، با وقوع انقلاب ۱۹۱۷ میلادی در روسیه و سقوط حکومت تزار، انگلیس به‌عنوان قدرت استعماری یکه‌تاز در ایران، به فکر ایجاد یک مستعمره جدید افتاد. لرد کرزن، طراح این تحول شوم قراردادی موسوم به ۱۹۱۹ را روی میز دولتمردان ایرانی گذاشت و وثوق‌الدوله به عنوان عامل نشان‌دار لندن در تهران، مأموریت تصویب این قرارداد را برعهده گرفت؛ اما به هر شکل، خروش سیاستمداران مستقل و وطن‌پرست در مجلس شورای ملی و مخالفت‌های گسترده‌رقبای انگلیس در غرب، مانع امضای این قرارداد شد. احتمالاً در همین زمان بود که بریتانیا به فکر ایجاد یک قدرت متمرکز با ظاهر ایرانی، برای حفظ منافع خودش در ایران افتاد. ارکان مشروطیت در ایران دهه ۱۲۹۰ خورشیدی، گرفتار فتور و اضمحلال شدید شده بودند. خانه ملت برای مدت حدود سه سال (از ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۳ خورشیدی) که شامل یک دوره و نیم تقنینی می‌شد، به حالت تعطیل درآمده و ناصرالملک، نایب السلطنه احمدشاه که از لندن و به صورت تلگرافی مملکت را اداره می‌کرد، شخصاً فرمان تعطیلی مجلس را داد. درگیری‌های شدیدسیاسی، ضعف‌مشرق به‌فروپاشی اقتصاد مملکت و تبدیل ایران به‌عرصه کشمکش قدرت‌های جهانی که با قرارداد ۱۹۰۷ میلادی و تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ آغاز شده بود، مسیری متفاوت و مطابق سیاست‌های لندن را پیش پای سیاستمدارانی گذاشت که به زعم خودشان در پی یافتن راهی برای برون‌رفت از این بن‌بست سنگین بودند.

پس از افتتاح دوباره مجلس و در حالی که در اوضاع سیاسی،

مشهد شناسی

نوانیان | از زمان پایه‌گذاری هسته اولیه شهر مشهد، چیزی حدود هزار و ۲۰۰ سال می‌گذرد؛ با این حال، کمتر کسی به این نکته توجه می‌کند که آبادی‌های تشکیل دهنده شهر که طی قرن‌ها به تدریج در آن ادغام شده‌اند، تاریخی به مراتب طولانی‌تر از شهر دارند و هر کدام از آن‌ها پیشینه‌ای دارد که گاه تا دوران پیش از اسلام هم می‌رسد. جالب است بدانید نام این آبادی‌های بزرگ و کوچک که بعضی وقت‌ها تا حدیک شهر یا قصبه بزرگ هم توسعه می‌یافته، هنوز هم در قالب نام محلات، در مشهد باقی است. در این نوشتار مختصر به بررسی سرگذشت برخی از این محلات که حول حرم مطهر رضوی شکل گرفت، می‌پردازیم.

■ **نوغان؛ قدیمی‌ترین محله زنده ایران**

نوغان یا «نوقان» یکی از کهن‌ترین نام‌هایی است که در قالب نام یک محله، هنوز به حیات خود ادامه می‌دهد؛ هر چند که محله امروزی تطبیقی با موقعیت جغرافیایی شهر قدیمی نوغان ندارد. این حوقل در کتاب مشهور «صورةالارض» نوغان را در کنار تالران، رادکان و تروغبد (طرقبه) یکی از شهرهای آباد ولایت توس معرفی کرده است. امروزه قسمتی از محله نوغان، در قالب کوچه‌ای به همین نام، میدان طبرسی را به خیابان شهید کاشانی متصل می‌کند؛ گزری که پر از خانه‌های قدیمی و مشاغل کهنسال شهر مشهد است. یکی از دروازه‌های قدیمی شهر مشهد که در مجاورت این محله قرار داشت و تا همین چندسال پیش می‌شد در ابتدای کوچه نوغان، رد و نشانی از آن یافت، به نام این محله نام‌گذاری شده بود.

■ **سناباد؛ نقطه آغاز شهر مشهد**

چنان‌که مشهور است، پیکر مطهر امام هشتم(ع) در سرداب یکی از عمارت‌های دارالحکومه حَمد بن قَسطبه، والی توس به خاک سپرده و این مکان بعدها به حرم مطهر تبدیل شد. مکان این عمارت در منطقه اراضی سناباد قرار داشت؛ روستایی کهنسال که قدمت آن به دوران پیش از اسلام بازمی‌گشت و بخشی از ولایت توس و تابع شهر نوغان یا «نوقان» بود. از همان زمان، قناب پُرآب و پررونق آن یکی از مهم‌ترین منابع

پهلوی‌ها چگونه آرمان‌های نهضت مشروطیت را به بازی گرفتند؟

آتش پهلوی در خرمن مشروطه‌خواهی



آزادی خواهانه بود. آیت‌الله سیدحسین مدرس که نماد مقاومت پارلمانی در برابر دیکتاتوری بود، ابتدا تبعید شد و سپس به شهادت رسید. میرزاده عشقی و فرخی یزدی، جان خود را بر سر دفاع از حکومت قانون از دست دادند. حتی اقرایان و طرفداران خود شاه، مانند عبدالحسین تیمورتاش (وزیر دربار) و علی اکبر داور (بنیان‌گذار دادگستری نوین) هنگامی که اندکی قدرت گرفتند، تحمل نشدند و فرجامی تراژیک پیدا کردند. رضاشاه در برخی موارد، مانند ماجرای «کشف حجاب» حتی روند ظاهری و مجلس فرمایشی را هم کنار گذاشت و خود با صدور دستورالعمل و البته چنان‌که شیوه و روش وی بود، با زور و سرنیزه کارش را پیش برد و به این ترتیب، شرایط دشوارتر و سخت‌تر از همیشه شد. به دیگر سخن، رضاشاه قتیله مشروطه و مشروطه‌خواهی را چنان پایین کشید که برای مردم امیدی به بازگشت و تحقق آرمان‌هایشان باقی نماند.

■ **دهه، ۱۳۲۰ خورشیدی: احیای نیم‌بند آرمان‌ها**

با اشغال ایران توسط متفقین در شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی و سقوط و فرار رضاشاه، فضای سیاسی کشور به طور ناگهانی باز شد. محمدرضا پهلوی، جانشین رضاشاه در دهه ۱۳۲۰ خورشیدی هنوز فرصت تبدیل شدن به دیکتاتور جدید را بدست نیاورده بود. او درباره تثبیت سلطنت خودش اطمینان نداشت. بحران مشروعیت رژیم پهلوی که به دلیل فقدان حمایت مردمی در دوره رضاشاه به شدت تقویت شده و حوادثی مانند قیام مسجد گوهرشاد را رقم زده بود، در دهه ۱۳۲۰ خورشیدی به اوج خودش رسید. محمدرضا پهلوی برای به دست آوردن قدرت، به نیروی خارجی متوسل شد و تا پایان سلطنت نیز این نیروی خارجی بود که برای او مشروعیت ظاهری می‌آورد نه مردم. چنین وضعیتی در دهه ۱۳۲۰ خورشیدی موجب ظهور کورسوهای امیدی برای احیای آرمان‌های مشروطیت شد؛ همان آرمان‌هایی که طی دهه‌ه قبل، زیر پوتین دیکتاتوری رضاشاه له شده بودند. در ۱۲ سال بعد چنین به نظر می‌رسید که با وجود همه محدودیت‌ها و تکاپوهای دولت‌های استعماری، مشروطه بار دیگر نفس می‌کشد و ملت دوباره احساس می‌کند آینده را با اراده خودش بنا خواهد کرد.

■ **احیای مجلس و چالش‌های پیش روی آن**

احیای مجلس شورای ملی، احیای امید تحقق آرمان‌های مشروطه بود. تلاش‌ها در نیمه دوم دهه ۱۳۲۰ خورشیدی برای تحقق یک آرمان برخاسته از اراده ملت شدت یافت؛ ملی شدن صنعت نفت. این بار هم مانند صدر مشروطه، علما دوباره وارد

میدان شدند. آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی در بسیج توده‌ها نقشی راهبردی داشت. زمزمه‌های قطع بد بریتانیا از نفت ایران، پیش از خروج نیروهای اشغالگر متفقین از کشور آغاز شده بود. دکتر محمد مصدق به عنوان نماد دولتی نهضت، در سال ۱۳۳۰ خورشیدی زمام امور را به دست گرفت و با قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ خورشیدی، با میدان داری آیت‌الله کاشانی حکومتش تثبیت شد. ملی شدن صنعت نفت، آرمان همه مردم ایران بود؛ نهضتی ضداستعماری که ماهیت اصیل مشروطه‌خواهی را به یاد می‌آورد. با این حال، روند تحولات بر مدار خواست ملت قرار نداشت. اختلافات داخلی تقویت شده با دسیسه‌های خارجی، کمر نهضت را شکست. دکتر مصدق برخلاف قانون اساسی مشروطه، تقاضای تفویض قدرت قانون‌گذاری را کرد؛ قوه مجریه متولی تصویب قانون هم شد و به این ترتیب، اصل تفکیک قوا را نادیده گرفتند. دوستان مصدق، یکی یکی از او جدا شدند و خودش نیز، در دام اعتماد به آمریکایی‌ها فرو افتاد. به این ترتیب، در مرداد سال ۱۳۳۲ خورشیدی، آخرین میخ بر تابوت آرمان‌های مشروطه‌خواهی کویده‌شد.

■ **کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲: بازگشت استبداد و نهادینه‌سازی سرکوب**

با سقوط دولت مصدق و روی کار آمدن کودتاچیان، امید احیای آرمان‌های مشروطه نیز از بین رفت. این کودتا که با طراحی سازمان اطلاعات مخفی بریتانیا(ام‌آی ۶) و آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) و با عاملیت تعدادی از عناصر داخلی، اوباش و دربار انجام شد، نقطه پایانی بر رؤیای مشروطیت در ایران بود. محمدرضا پهلوی که در آستانه کودتا و از بیم شکست آن، تا هزاران کیلومتر دورتر از مرزهای ایران -ژرْم در ایتالیا- گریخته بود، پس از بازگشت به قدرت، با اتکا به حمایت غرب، پروژه بازسازی دیکتاتوری متمرکز را با پشتی بی‌سابقه کلید زد. او که برای تضمین بقای دیکتاتوری نیازمند یک بازوی امنیتی قدرتمند بود، در سال ۱۳۳۵ خورشیدی، سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) را با کمک مستشاران آمریکایی و بعدها موساد شکل داد. ساواک به سرعت از یک سازمان اطلاعاتی به ماشین سرکوب سیستماتیک و ایجاد رعب در جامعه تبدیل شد. غلامرضا نجفی در «تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران» توضیح می‌دهد که چگونه ساواک در تمامی ارکان زندگی شهروندان؛ از دانشگاه‌ها و کارخانه‌ها تا اداره‌های دولتی و حتی محافل خصوصی نفوذ کرده بود. سانسور شدید مطبوعات، ممنوعیت انتشار کتاب‌های مستقل و کنترل شدید بر نهادهای فرهنگی، فضای تنفس فکری را مسدود کرد. مدتی بعد، ارکان اختصاصی سرکوب داخلی؛ مانند کمیته مشترک ضدخرابکاری

همه محله‌های هزار ساله مشهدالرضا (ع)

آب منطقه محسوب می‌شد؛ همان قناتی که ظاهر آبُطیق گزارش ابوالحسن عراقی فرور یختن آن در جریان یک سیل بزرگ در قرن پنجم هجری قمری، مانع هجوم سیل به مشهدالرضا(ع) شد. امروزه خیابانی نسبتاً طولانی در شهر مشهد، به نام سناباد مشهور است؛ اما باید توجه کرد که بخش مهمی از اراضی این روستای باستانی، در جانب غربی حرم مطهر قرار داشت و توسعه آن به سمت غرب، صرفاً نام‌گذاری و یادآوری اسم این روستاست که جزو محلات کهنسال مشهد محسوب می‌شود.

■ **طرق؛ تالار تشریفات مشهد**

محله‌طرق که این روزها بخشی از مشهد به‌و واقع، یکی از غربی‌ترین محلات شهر محسوب می‌شود، روزگاری قصبه‌ای بزرگ، پرجمعیت و محل استراحت کاروان‌های تجاری پررونقی بود که مسیر جاده ابریشم را طی می‌کردند. دویادگار ایوان طرق ورباط طرق که در این منطقه قرار دارند، نشان‌دهنده پیشینه و تاریخ درخشان آن هستند. نام طرق، تغییر یافته «طُرُغ» است. تا پیش از تشکیل شهر مشهد، طرق یکی از قصبات منطقه توس بود و به دلیل موقعیت سوق الجیشی که داشت، در بسیاری از مواقع به‌عنوان ساخلو یا پادگان موقت مورد استفاده قرار می‌گرفت و پس از تشکیل شهر نیز به‌عنوان ورودی شهر، همواره مورد توجه بود. در طرق کاروانسراهای بزرگ ساختند و استقبال و بدرقه شخصیت‌های مهم، در این مکان انجام می‌گرفت. از این رو، به‌عنوان تالار تشریفات مشهد محسوب می‌شد. طرق در طول تاریخ خود، محل زد و خوردهای سنگین و درگیری‌های بسیاری هم بوده که از قرون اولیه اسلامی تا سده‌های اخیر، قابل بررسی و ردیابی است. طبق گزارش ابوسعد سمعانی در کتاب «التحجیر» یکی از دروازه‌های مشهد به نام طرق نام‌گذاری شده بود.

■ **از تلگرد و سمرقند تا بقیه محلات باستانی**

تعدادی از محلات مشهد که طی قرن‌های گذشته به شهر پیوسته‌اند هم، اگرچه تاریخ شناخته شده‌ای مانند نوغان، سناباد و طرق ندارند؛ اما در قدمت پیش از اسلام آن‌ها تردیدی نیست. یکی از این محلات که

تاریخ

به نمادهای شکنجه و نقض فاحش حقوق بشر در رژیم پهلوی بدل شدند. به این ترتیب، قانون اساسی به سندی بی‌اعتبار و متروک تبدیل شد و آرمان‌های مشروطیت، به تمامی بر باد رفت.

■ **قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲: پایان مدارا و آغاز تقابل بنیادین**

موج سرکوب و تقویت اختناق، با وااد آگی شاه در برابر غرب و به ویژه آمریکا که به رژیم او مشروعیت کاذب می‌بخشید، هم‌زمان بود. در ابتدای دهه ۱۳۴۰ خورشیدی و پس از درگذشت آیت‌الله العظمی بروجردی، شاه تغییرات مدنظر آمریکایی‌ها را -که به فروپاشی ساختارهای اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ایران شتاب مضاعف می‌بخشید- با عنوان برطمطراق «انقلاب سفید» کلید زد. با این اقدام، کاسه صبر ملت لبریز شد. مردم با رهبری امام خمینی(ره) به مخالفت صریح با استبداد فردی شاه، نقض قانون اساسی و نفوذ بیگانگان در کشور برخاستند. این، نقطه آغازین تحولی بزرگ در تاریخ ایران بود که تجربه مشروطه‌خواهی را پشت سر خود داشت. اوج این تقابل در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ خورشیدی رقم خورد. پس از سخنرانی تاریخی امام خمینی(ره) در مدرسه فیضیه قم و دستگیری ایشان، ایرانیان در تهران قم، ووامین و دیگر شهرها به خیابان‌ها آمدند؛ اما رژیم پهلوی به جای شنیدن صدای اعتراض مسالمت آمیز مردم و تن دادن به خواسته‌های قانونی آن‌ها، با استقرار تانک‌ها و نیروهای نظامی، دستور سرکوب ملت را صادر کرد. یرواند آبراهامیان و دیگر مورخان، شش‌تار ۱۵ خرداد را نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران می‌دانند. سرکوب خونین این قیام، به نیروهای سیاسی و مردم ثابت کرد که رژیم پهلوی هیچ‌گونه اصلاحات قانونی و مسالمت‌آمیز را مطابق قانون اساسی مشروطیت بر نمی‌تابد.

■ **حزب رستاخیز و اوج گرفتن توتالیтарیسم**

در دهه ۱۳۵۰ خورشیدی با افزایش خیره‌کننده قیمت نفت، توهم قدرت در شخصیت متوهم محمدرضا پهلوی به اوج خود رسید. مجلس که از مدت‌ها پیش با دخالت‌های ساواک و دربار، فرمایشی شده بود(چنان‌که اسدالله علم در یادداشت‌های خود بارها به تعیین نمایندگان توسط شاه اعتراف می‌کند)، ارزش ظاهری خود را نیز از دست داد. در اسفند ۱۳۵۲ خورشیدی، شاه با انحلال احزاب فرمایشی «ایران نوین» و «مردم»، سیستم تک‌حزبی را اعلام کرد و حزب «رستاخیز ملت ایران» را تشکیل داد. محمدرضا پهلوی در نطقی تلویزیونی رسماً اعلام کرد هر ایرانی یا باید عضو این حزب باشد، یا زندانی شود و یا گذرنامه خود را بگیرد و از کشور برود! این اقدام، عبور کامل از ادعای مشروطه‌خواهی و ورود بی‌محابا به مرحله تمامیت‌خواهی (توتالیتاریسم) بود و نشان داد شاه خود را فراتر از هر قانونی می‌پندارد و برای او قانون اساسی هیچ ارزش و جایگاهی ندارد. به این ترتیب، میراث مشروطیت به تمامی در آتش استبداد پهلوی سوخت و ایرانیان تصمیم گرفتند برای احیای آرمان‌های پیشین و جدید خود به پا خیزند.

■ **پاسخ ملت: انقلاب اسلامی ایران**

بررسی عملکرد دو پهلوی، بر اساس شواهد فراوان تاریخی نشان می‌دهد که آن‌ها نهادهای ساختارهای مشروطیت را نه به‌عنوان دستاوردی ملی، بلکه به‌عنوان موانعی مزاحم در برابر اتوریته شخصی خود می‌دیدند. رضاشاه با تکیه بر سرنیزه، استخوان‌بندی مشروطه را خُرد کرد و محمدرضا پهلوی نیز با استفاده از اهرم‌هایی که به آن‌ها اشاره کردیم، اختناق بی‌سابقه را بر کشور حاکم کرد. با این شیوه، میراث مشروطه در عصر پهلوی به حراج گذاشته شد. تفکیک قوا جای خود را به دیکتاتوری داد و قانون اساسی زیر چکمه‌های اختناق له شد. سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد، از بین بردن تمام نهادهای واسط مدنی، بستن فضای مطبوعات و تحقیر مردم با تشکیل حزب رستاخیز، جامعه ایران را به یک انبار باروت تبدیل کرد. استبداد محمدرضا پهلوی، انسداد کامل مسیرهای قانونی برای اصلاحات و نادیده گرفتن ساختار فرهنگی، اعتقادی و اجتماعی مورد تأیید ملت، دلیل اصلی و بنیادی خیزش عظیم مردم در سال ۱۳۵۷ خورشیدی بود. رژیمی که با سلب آزادی‌های سیاسی، مردم خود را از مشارکت در سرنوشتشان محروم کرد، در نهایت با فوران خشمی مواجه شد که نتیجه دهه‌ها تحقیر و سرکوب بود. انقلاب اسلامی مردم ایران، پاسخ تاریخی ملت به رژیمی بود که آرمان‌های مشروطه را بر باد داد؛ رژیم پهلوی که طی بیش از پنج دهه حکومت در ایران، باد کاشته بود، در نهایت توفان درد کرد و طومار حیاتش به دست ملت در هم پیچیده شد.

سفر ۲ هزار کیلومتری بانوی دوچرخه‌سوار ایرانی برای ساخت مدرسه و همدلی با کودکان هرمزگان

از تهران تا میناب؛ رکاب زدن برای بچه‌ها



کودکی در آغوش مادر، شعر و جنگل

سال ۱۳۶۹ در مازندران به دنیا آمدم. پدرم فرهنگی بود و مادرم هم معلم. هرچند پس از تولد من تدریس را کنار گذاشت و تمام وقتش را صرف بزرگ کردنم کرد. چهار ساله بودم که به خاطر ادامه تحصیل پدرم به رشت رفتیم و تا پایان کلاس سوم ابتدایی همان‌جا زندگی کردیم. بعد دوباره به مازندران برگشتیم و ادامه دوران مدرسه‌ام را آنجا گذراندم.

وقتی از کودکی‌ام حرف می‌زنم، نخستین تصویری که در ذهنم زنده می‌شود جنگل است. تقریباً هر جایی که زندگی می‌کردیم، به طبیعت نزدیک بود و ساعت‌های زیادی را میان درخت‌ها بازی می‌کردم. مادرم هم همیشه کنارم بود؛ با من بازی می‌کرد، شعر می‌خواند و بیشتر از هر چیز یادم داد چطور به طبیعت احترام بگذارم. شاید ساده به نظر برسد، اما هنوز هم یکی از درس‌های مهم زندگی‌ام همان جمله‌ای است که مادرم بارها تکرار می‌کرد؛ اینکه «گل روی شاخه زیباتر است». برای همین هیچ‌وقت عادت نکردم گلی را از شاخه جدا کنم. امروز که به گذشته نگاه می‌کنم، می‌بینم همین نگاه سبب شد بعدها هم در سفرها بیشتر از هر چیز، تماشای طبیعت و آدم‌ها برایم اهمیت داشته باشد. در دوران مدرسه با علاقه درس خواندم. تا پایان راهنمایی همیشه شاگرد اول بودم، اما انرژی زیادی هم داشتم. این انرژی را نه با شیطنت، بلکه با پذیرفتن مسئولیت تخلیه می‌کردم. از همان سال‌های ابتدایی، مسئولیت کلاس را به من می‌سپردند و بعدها در مدرسه شبانه‌روزی، جانشین سرپرست خوابگاه شدم. در هر برنامه‌ای هم که برگزار می‌شد، از مسابقات قرآن و سرود گرفته تا فعالیت‌های فرهنگی و ورزشی حضور داشتم. همان سال‌ها یاد گرفتم اگر مسئولیتی را قبول می‌کنم، باید تا آخر پای آن بایستم؛ درسی که بعدها در تمام سفرها همراهم بود.

عباسعلی سپاهی یونسی|

میهمان این هفته من، ری‌راامیری چندساله‌ی است رکاب زدن را نه برای شکستن رکوردها، بلکه برای پیوند زدن آدم‌ها به دردها و امیدهای یکدیگر انتخاب کرده‌است. او پس از تجربه سفر از دریای شمال تا دریای جنوب برای حمایت از حق حاکمیت ایران بر جزایر سه‌گانه، این بار مسیر ۲هزار کیلومتری تهران تا لامرد و میناب را با هدفی متفاوت پشت سر گذاشت؛ سفری که از دل یک دغدغه انسانی آغاز شد. این بانوی دوچرخه‌سوار مازندرانی با همراهی انجمن نیکوکاری «باور» راهی جنوب کشور شد تا با جلب مشارکت هموطنان نیک‌اندیش، گامی در مسیر ساخت مدرسه‌ای در منطقه‌ای محروم بردارد؛ مدرسه‌ای که قرار است به نام «شهدای کوچک میناب» مزین شود و یاد کودکان مدرسه «شجره طیبه» را زنده نگه دارد. روایتی که پیش رو دارید، داستان رکاب‌هایی است که این بار نه برای رسیدن به خط پایان، بلکه برای رساندن پیام همدلی، مسئولیت اجتماعی و امید به آینده به حرکت درآمدند.

دوچرخه؛ راهی برای دیدن و اثر گذاشتن

نخستین دوچرخه‌ام را وقتی کلاس چهارم ابتدایی بودم هدیه گرفتم. تا پیش از آن حتی دوچرخه‌سواری بلد نبودم، اما خیلی زود تبدیل شد به بخشی از زندگی روزمره‌ام. برخلاف بیشتر هم‌سن‌وسال‌هایم، دوچرخه برای من اسباب‌بازی نبود؛ وسیله رفت‌وآمد بود. با آن برای کارگرهای ساختمانی غذا می‌بردم، خرید می‌کردم و هر جا لازم بود می‌رفتم.

آن روزها در شهر کوچکی زندگی می‌کردیم و دوچرخه‌سواری یک دختر چندان پذیرفته‌شده نبود اما مادرم همیشه کنارم ایستاد و اجازه نداد این نگاه‌ها روی تصمیم‌هایم اثر بگذارد.

پس از دوران مدرسه و سال‌های دانشگاه، دوچرخه تقریباً از زندگی‌ام کنار رفت تا اینکه سال ۱۳۹۷ همسرم یک دوچرخه به من هدیه داد. دوباره از مسیرهای کوتاه شروع کردم؛ ۲ یا ۳ کیلومتر، بعد ۵ کیلومتر، ۱۵ کیلومتر و هر بار کمی بیشتر. هنوز هم ذوق نخستین باری را که توانستم مسیر ۱۵ کیلومتری را رکاب بزنم، فراموش نکرده‌ام. احساس می‌کردم اتفاق بزرگی افتاده است.

بعد نوبت به ۴۰ کیلومتر رسید. آن روز از خوشحالی در توییتر نوشتم ۴۰ کیلومتر رکاب زده‌ام، اما بسیاری باور نمی‌کردند. حتی عده‌ای نوشتند چنین چیزی امکان ندارد. فردای آن روز دوباره مسیر را بررسی کردم تا مطمئن شوم اشتباه نکرده‌ام. برای خودم سخت بود، اما غیرممکن نبود. همان واکنش‌ها موجب شد بیشتر به توانایی‌هایم فکر کنم و بفهمم خیلی از محدودیت‌ها فقط در ذهن ماست.

بعد از آن ۱۰۰ کیلومتر رکاب زدم. وقتی توانستم از پس آن مسیر بر بیایم، احساس کردم دیگر می‌توانم سفرهای طولانی را تجربه کنم. نخستین سفرم از مازندران تا تهران بود. پس از آن از مازندران تا مشهد رکاب زدم و سفر سومم هم حدود ۳ هزار کیلومتر از ساحل دریای خزر تا خلیج فارس در حمایت از جزایر ایرانی بود.

بیشترین سؤالی که همیشه از من می‌پرسند این است که چرا تنها سفر می‌کنم. پاسخ من همیشه یک چیز است؛ تنهایی به من فرصت دیدن و فکر کردن می‌دهد. شاید برای خیلی‌ها عجیب باشد، اما پیش آمده یک ساعت کنار یک پوته‌خار در دل بیابان نشست‌ام و فقط تماشايش کرده‌ام. چیزی که از نگاه دیگران فقط یک خار است، برای من زیبایی دارد. من در سفر عجله‌ای برای رسیدن ندارم؛ دوست دارم ببینم، فکر کنم و با آدم‌ها و طبیعت ارتباط بگیرم. به همین دلیل، سفر با دوچرخه را همیشه تنهایی دوست داشته‌ام.



کوله‌پشتی خون‌آلود و تغییر سفرم

سال قبل تصمیم گرفته بودم یک مسیر طولانی را برای ساخت مدرسه در یکی از مناطق محروم کشور رکاب بزنم. همیشه باور داشته‌ام اگر قرار است تغییری ماندگار در جامعه ایجاد شود، باید از مدرسه آغاز شود. اگر آن پایه درست ساخته شود، آینده هم می‌تواند متفاوت باشد. به همین دلیل آرزو داشتم بتوانم سهم کوچکی در ساخت مدرسه‌ای داشته باشم که فقط یک ساختمان نباشد؛ مدرسه‌ای باشد که بچه‌ها در آن با امید و شوق درس بخوانند. درست زمانی که مشغول برنامه‌ریزی و تمرین برای سفر بودم، حادثه مدرسه «شجره طیبه» رخ داد. اولین تصویری که از آن دیدم، کوله‌پشتی خون‌آلود یکی از دانش‌آموزان بود. آن تصویر هنوز هم از ذهنم پاک نشده است. همان لحظه احساس کردم این سفر دیگر فقط برای ساخت یک مدرسه نیست؛ باید به نام همان بچه‌ها انجام شود. از آن روز هر تمرینی که می‌کردم، هر کیلومتری که رکاب می‌زدم، با یاد کودکان میناب بود.

در روزهای سفر، در یکی از گروه‌های رسانه‌ای مطالبی درباره لامرد دیدم. متوجه شدم آنجا هم خسارت و رنج بزرگی به مردم وارد شده، اما چون نگاه همه به میناب دوخته شده بود، کمتر کسی از لامرد حرف می‌زد. همان شب تصمیم گرفتم مسیر سفرم را تغییر بدهم. با خودم گفتم اگر لازم باشد هزار کیلومتر بیشتر رکاب می‌زنم، اما باید نام لامرد هم در این سفر شنیده شود. اگر حتی یک نفر بیشتر بداند که مردم آن منطقه چه روزهایی را پشت سر گذاشته‌اند، این مسیر ارزش پیمودن دارد.

به همین دلیل سفرم از تهران آغاز شد و پس از عبور از شهرهای مختلف، ابتدا به لامرد و بعد به میناب رسیدم. نزدیک ۲ هزار کیلومتر رکاب زدم؛ آن هم در گرم‌ترین روزهای سال. خیلی‌ها می‌گفتند چرا سفر را به پاییز یا زمستان موکول نمی‌کنی، اما پاسخ من همیشه یک چیز بود؛ کسانی که خانه، مدرسه و زندگی‌شان آسیب دیده، فرصت انتخاب فصل مناسب را نداشتند. برای ساختن هم نباید منتظر هوای بهتر ماند. من حتی منتظر خنک شدن هوا نشدم؛ فقط منتظر برقراری آتش‌بس ماندم تا بتوانم راه بیفتم.

هرچه به لامرد نزدیک‌تر می‌شدم، بغض سنگین‌تر می‌شد. از نزدیکی لامرد دیگر تقریباً تمام مسیر را با اشک رکاب زدم. مدام با خودم فکر می‌کردم چطور ممکن است چنین اتفاقی برای مردم عادی بیفتد. یکی از فراموش‌نشدنی‌ترین خاطراتم هم مربوط به همان روزهاست. کارگری با موتورسیکلت کنارم توقف کرد. از ظاهرش معلوم بود زندگی ساده‌ای دارد. وقتی فهمید برای کمک به کودکان رکاب می‌زنم، خوشحال شد، با من عکس گرفت و موقع خداحافظی فقط یک جمله گفت: «پولی چیزی لازم نداری؟» من در مسیر، بزرگواری مردمی را دیدم که با وجود همه سختی‌های زندگی، نگران من و حاضر بودند هرچه دارند با دیگری قسمت کنند. آن لحظه برای همیشه در ذهنم ماند و دوباره یادآوری کرد که سرمایه واقعی این کشور، مردمش هستند.

را کنار هم قرار دهد.

در کنار جمع‌آوری کمک برای مدرسه، تصمیم گرفتم برای کودکان هم هدیه تهیه کنم. فقط یک درخواست کوچک مطرح کردم، اما استقبال مردم آن‌قدر زیاد بود که حالا تعداد هدایا از چیزی که تصور می‌کردم بیشتر شده است؛ آن‌قدر که این روزها بیشتر از جمع‌آوری هدیه، به این فکر می‌کنم چطور همه آن‌ها را به میناب برسانم.

قرار بود اسمال برای اربعین راهی کربلا شوم و حتی در آستانه تهیه بلیت بودم، اما در نهایت تصمیم گرفتم سفرم را لغو کنم. احساس کردم جای من این روزها کنار همین کودکان است. مردم میناب بارها به من گفتند خوشحال‌اند کسی بدون تشریفات، بدون هیاهو و بدون آنکه فقط برای گرفتن چند عکس آمده باشد، با یک دوچرخه، خودش را به آن‌ها رسانده است. همین حرف‌ها موجب شد مطمئن شوم باید دوباره برگردم؛ این بار با هدیه‌هایی که مردم برای بچه‌ها فرستاده‌اند و با امیدی که آرزو دارم آرام‌آرام به زندگی آن‌ها برگردد.

سال‌هاست یک آرزو دارم؛ اینکه انسان اثرگذاری باشم. نه به خاطر شهرت یا ماندن نامم، بلکه به این دلیل که بتوانم تغییری هرچند کوچک در زندگی آدم‌ها ایجاد کنم. اگر روزی احساس کنم بلخند کودکی، آرامش خانواده‌ای یا ساخت مدرسه‌ای حاصل بخشی از تلاش من بوده، آن وقت فکر می‌کنم تمام آن هزاران کیلومتر رکاب زدن، ارزشش را داشته است.

همه می‌گفتند به درد دختر نمی‌خورد

خیلی‌ها وقتی مرا می‌بینند، چون شعر را دوست دارم و زیاد شعر می‌خوانم، تصور می‌کنند ادبیات خوانده‌ام، اما رشته دانشگاهی‌ام کشتی‌سازی است. از نوجوانی رؤیای دریانورد شدن داشتم، اما آن زمان امکان تحصیل زنان در رشته در یانوردی وجود نداشت. وقتی تحقیق کردم، دیدم نزدیک‌ترین رشته به آن آرزو، کشتی‌سازی است؛ بنابراین بدون تردید دانشگاه خرمشهر را انتخاب کردم.

بعضی‌ها می‌گفتند این رشته آینده‌ای برای یک زن ندارد و بهتر است انتخاب دیگری داشته باشم، اما همیشه عادت داشته‌ام بعد از شنیدن همه نظرها، راهی را بروم که خودم به آن باور دارم. خانواده هم با وجود نگرانی‌ها، از تصمیمم حمایت کردند. امروز که به گذشته نگاه می‌کنم، می‌بینم مهم‌ترین دستاورد آن انتخاب فقط تحصیل نبود؛ بلکه آشنایی با همسرم بود که هم‌کلاسی‌ام بود و زندگی مشترکمان از همان دانشگاه آغاز شد.

پس از پایان تحصیل، همسرم در مقطع کارشناسی ارشد ادامه تحصیل داد و من برای کمک به زندگی مشترک، نخستین گل‌فروشی تخصصی گل‌های آپارتمانی شهرمان را راه‌اندازی کردم؛ کاری که آن روزها خیلی‌ها با تعجب به آن نگاه می‌کردند و می‌گفتند بعد از آن همه درس خواندن، چرا گل‌فروشی؟ اما من باز هم همان کاری را انجام دادم که دوست داشتم. دو سال گل‌فروشی داشتم. پس از آن مدتی به عکاسی، ترجمه، تولید محتوا و کارهای مختلف مشغول شدم. هیچ‌وقت از کار کردن تنرسیده‌ام و همیشه معتقد بوده‌ام هر کاری را اگر درست انجام بدهی، ارزشمند است. بعدها هم همراه همسرم در پروژه‌های کشتی‌سازی همکاری کردم و در نهایت با یکی از دوستانمان شرکت طراحی سایت و خدمات گرافیکی را انداختیم؛ کاری که امروز هم بخش مهمی از زندگی حرفه‌ای ما را تشکیل می‌دهد.

اما در تمام این سال‌ها، چیزی در درونم آرام نمی‌گرفت؛ حس می‌کردم هنوز راهی را که دنبالش هستم پیدا نکرده‌ام. نمی‌دانستم قرار است یک هدیه ساده، یعنی دوچرخه‌ای که همسرم سال‌ها بعد برایم خرید، مسیر زندگی‌ام را به کلی تغییر دهد.

از دفاع از نام خلیج فارس تا ...

پس از سفر تهران و مشهد احساس کردم دوچرخه می‌تواند فراتر از یک علاقه شخصی باشد و برای یک دغدغه اجتماعی هم به کار بیاید. همان روزها رضا رشیدپور کمپینی در حمایت از سه جزیره ایرانی تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی راه انداخته بود. همه درباره اینکه هرکس چه کاری می‌تواند انجام دهد صحبت می‌کردند. با خودم گفتم کاری که من بلدم دوچرخه‌سواری است؛ پس چرا از همین توانایی برای دفاع از نام ایران استفاده نکنم؟

همان شب تصمیم گرفتم مسیر ساحل دریای خزر تا خلیج فارس را رکاب بزنم و صبح روز بعد تصمیمم را منتشر کردم. کم‌کم ارتباط‌ها شکل گرفت و این سفر آغاز شد؛ سفری که نزدیک دو ماه طول کشید و سبب شد افراد زیادی مرا با عنوان «دختر ایران» بشناسند. برای من اما مهم‌تر از این عنوان، پیامی بود که سفر منتقل می‌کرد؛ اینکه هرکسی می‌تواند با توانایی خودش برای کشورش کاری انجام دهد.

البته آن سفر آسان نبود. گرما، گرسنگی، خستگی و ساعت‌های طولانی رکاب زدن بخشی از مسیر بود، همان تجربه سبب شد به این نتیجه برسم که دوچرخه می‌تواند پلی باشد میان آدم‌ها و فرصتی برای جلب توجه به موضوعاتی که شاید کمتر دیده می‌شوند. به همین دلیل، وقتی تصمیم گرفتم برای ساخت مدرسه در یک منطقه محروم رکاب بزنم، می‌دانستم مقصد اصلی سفر، ثبت یک رکورد نیست؛ می‌خواستم از دوچرخه به‌عنوان ابزاری برای همدلی، جلب مشارکت مردم و رساندن صدای کودکانی استفاده کنم که کمتر کسی از رنجشان خبر دارد.

دلم پیش کودکان میناب ماند

وقتی به میناب رسیدم، دیگر فقط خسته نبودم؛ مبهوت بودم. فضای شهر آن‌قدر سنگین بود که نمی‌توانستم احساساتم را جمع‌وجور کنم. روز اول فقط گریه می‌کردم. مدرسه را دیدم و به گلزار شهدا رفتم، اما باز هم گیج بودم و تازه روز دوم و سوم کم‌کم توانستم شرایط را درک کرده و با خانواده‌ها و بچه‌ها بیشتر صحبت کنم.

آنجا متوجه شدم همه ما درباره کودکانی که جانانشان را از دست داده‌اند حرف می‌زنیم، اما کمتر کسی از بازمانده‌ها می‌گوید؛ کودکانی که هر روز باید با خاطره آن حادثه زندگی کنند، دانش‌آموزانی که با آسیب‌های روحی روبه‌رو شده‌اند. شنیدن حرف‌های آنان برایم از هر چیزی دردناک‌تر بود. همان‌جا فهمیدم اگرچه ساخت مدرسه ضروری است، اما این بچه‌ها بیش از هر چیز به حمایت روان‌شناختی و روان‌درمانی نیاز دارند. از همان روز، یکی از دغدغه‌های اصلی من پیدا کردن روان‌درمانگرها و متخصصانی شد که بتوانند کنار این کودکان باشند؛ اگر چه در این زمینه کارهایی انجام شده است.

هدف این جمع‌آوری کمک برای ساخت مدرسه بود، اما تا روز بیست‌ودوم حتی جرئت نمی‌کردم از مدیر انجمن نیکوکاری باور بپرسم چقدر کمک جمع شده است. وقتی فهمیدم فقط حدود ۱۰۰ میلیون تومان جمع‌آوری شده، واقعاً دلم شکست. احساس می‌کردم همه توانم را گذاشته‌ام، اما نتیجه، چیزی نبوده که آرزو داشتم. همان روز ویدئویی از حال و هوای خودم منتشر کردم. همیشه دوست داشتم‌ام مردم فقط موفقیت‌ها را نبینند؛ دلم می‌خواست غصه‌ها و ناامیدی‌هایم را هم با آن‌ها شریک شوم. پس از انتشار آن ویدئو، اتفاقی افتاد که هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم. موج تازهای از همراهی مردم آغاز شد. طی حدود یک هفته نزدیک به ۵۰۰ میلیون تومان دیگر جمع‌آوری شد و یکی از خیران هم برای ۴۰۰ میلیون تومان اعلام آمادگی کرد. کمک‌ها همچنان ادامه دارد و خوشحالم که این مسیر توانست دل‌های زیادی



خبر

در دیدار مدیر عالی حرم مطهر رضوی با رئیس دانشگاه علوم اسلامی رضوی تاکید شد

تبیین راهکارهای هم‌افزایی دانشگاه علوم اسلامی رضوی با حرم مطهر امام رضا(ع)

در دیدار مدیر عالی حرم مطهر رضوی با رئیس دانشگاه علوم اسلامی رضوی بر ضرورت بهره‌گیری از ظرفیت‌های علمی، پژوهشی و تربیتی این دانشگاه در راستای تأمین نیروی انسانی متخصص و تولید محتوای معرفتی برای آستان قدس رضوی تأکیدشد.

به گزارش آستان نیوز، رضا خوراکیان، مدیر عالی حرم مطهر رضوی و هیئت همراه با حضور در این نهاد علمی و فرهنگی با حجت‌الاسلاموالمسلمین دکتر حسین فرزانه، رئیس دانشگاه علوم اسلامی رضوی دیدار و درباره توسعه تعاملات راهبردی گفت‌وگو کردند.

در این نشست، حجت‌الاسلاموالمسلمین دکتر حسین فرزانه با اشاره به تأکیدات تولیت آستان قدس رضوی مبنی بر ایفای نقش فعال دانشگاه در رفع نیازهای آستان، اظهار کرد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی با تکیه‌بر اصالت حوزوی خود، از بدو تأسیس بر مدار اندیشه‌های انقلاب و خوانش اسلام ناب محمدی بنا نهاده شده و همچنان باقوت‌بر همان محور فعالیت‌می‌کند.

دانشگاه رضوی؛ کانون تربیت نیروی تراز آستان قدس

رئیس دانشگاه علوم اسلامی رضوی، طلاب و دانشجویان این مرکز را گزینه‌ای ایده‌آل برای فعالیت در بدنه اجرایی و فرهنگی حرم مطهر دانست و تصریح کرد: برخورداری از روحیه طلبگی، حضور دائم در فضای آستان قدس و آشنایی با زیست‌بوم حرم مطهر، از ویژگی‌های منحصر‌به‌فردی است که دانش آموختگان این دانشگاه را در اولویت همکاری قرار می‌دهد.

حجت‌الاسلاموالمسلمین فرزانه با تأکید بر تمایز علمی دانش آموختگان این دانشگاه افزود: تخصص‌های آکادمیک در رشته‌های همچون علوم قرآنی، فلسفه، حقوق و سایر علوم انسانی، در کنار پشتوانه‌های پژوهشی و علمی، این دانشگاه را به کانونی برای تولید محتوای فاخر و پاسخ‌گویی به نیازهای علمی حرم مطهر تبدیل کرده است.



ظرفیت‌شناسی در حوزه خطابه و تبلیغ

رئیس دانشگاه علوم اسلامی رضوی در بخش دیگری از سخنان خود به نقش آفرینی تخصصی طلاب این دانشگاه در عرصه‌های فرهنگی اشاره کرد و گفت: انتخاب ۴۰ نفر از طلاب این دانشگاه در مجمع خطباء وسخوئران، دستاوردی ارزشمند و مایه‌مباهات است؛ باین‌حال ظرفیت‌های این مرکز علمی بسیار فراتر بوده و آمادگی لازم برای معرفی نخبگان ومبلغان بیشتر به‌بخش‌های مختلف حرم مطهر وجود دارد. گفتنی است، این دیدار با هدف ایجاد بسترهای عملیاتی برای استفاده از توانمندی‌های علمی دانشگاه در بخش‌های اجرایی و فرهنگی آستان قدس رضوی برگزار شد تا پیوند میان نهاد دانشگاه و فضای معنوی حرم مطهر، بیش از پیش تقویت شود.

اقامه عزای زائران حرم مطهر رضوی در شام اربعین حسینی

هم‌زمان با شام اربعین حسینی، زائران حرم مطهر رضوی با حضور در رواق امام خمینی (ره) به عزاداری و سوگواری پرداختند.
به گزارش آستان‌نیوز، باقر آرسیدن شام اربعین حسینی، دلسوختگان نهضت خونبار عاشورا در حالی که ندای «لیلیک یا حسین (ع)» را بر لب داشتند نغمه ماتم و عزز ساز دادند و در سوگ اربعین حسینی عزاداری و سوگواری کردند.

ویژه برنامه عزاداری شام اربعین حسینی در رواق امام خمینی (ره) حرم مطهر امام مهربانی‌ها پس از اقامه نماز جماعت مغرب وعشا با قرائت زیارت امین‌الله ونوحه خوانی و ذکر مصیبت با نوا ی علی جمعه‌پور، مداح اهل بیت(ع) آغاز شد.

در ادامه، حجت الاسلام محمد جواد نطافت به تبیین فراز هایی از زیارت پرفیض اربعین پرداخت و گفت: در این زیارت نامه، امام حسین(ع) به عنوان الگوی ایستادگی در برابر سختی ها، دلسوزی برای مردم ودعوت آنان به مسیر هدایت معرفی شده است.

وی با اشاره به فراز «السلام علی الحسین المظلوم الشهید» در زیارت اربعین، اظهار کرد: امام حسین(ع) هم مظلوم بودو هم شهید؛ همان گونه که در ادامه زیارت می‌خوانیم «السلام علی اسیر الکربات» یعنی سلام بر امامی که گرفتار دردها ورنج‌های بی‌پایان شد.

حجت الاسلام نطافت افزود: گاهی انسان در مسیر امتحان الهی با شرایط سخت و رنج‌های بی‌پایان روبه‌رو می‌شود، در چنین شرایطی باید استقامت کرد؛ چرا که خداوند به کسانی که در راه او استقامت می‌کنند، وعده یاری و نصرت داده است.

وی در ادامه با تبیین فراز «الفائز بکرامتک» بیان کرد: در زیارت اربعین شهادت می‌دهیم امام حسین(ع) ولی خدا و برگزیده او بوده و به کرامت الهی دست یافته است. کرامت خداوند درجات مختلفی دارد و یکی از بالاترین درجات آن، شهادت در راه خداست.

حجت الاسلام نطافت در بخش دیگری از سخنان خود با تبیین فرازهای زیارت اربعین درباره سیره اجتماعی امام حسین (ع) گفت: آن حضرت مردم را به دین، خوبی‌ها و مسیر نجات دعوت می‌کرد و ما نیز باید با تاسی از ایشان، دیگران را به خوبی‌ها و مسیر هدایت دعوت کنیم.
گفتنی است: در این مراسم همچنن علی‌اصغر شاه‌سنایی، شاعر و مدیحه‌سرای اهل بیت(ع) بارزبان شعر، مرثیه‌خوان حضرت حسین بر علی(ع) شد. قرائت دعای توسل با نوا ی علیرضا نژادحسین و مرثیه‌سرایی مجتبی خرسندی از دیگر برنامه‌های مراسم شام اربعین حسینی در حرم مطهر رضوی بود.

اتان ظهر	اتان مغرب	اتان صبح فردا
۱۲:۰۱	۱۹:۲۴	۰۳:۴۲
غروب خورشید	نیمه شب شرعی	طلوع فردا
۱۹:۰۴	۲۳:۲۳	۰۵:۱۷

پنجشنبه ۱۵ مرداد ۱۴۰۵
۲۲ صفر ۱۴۴۸
۶ آگوست ۲۰۲۶
سال سی و نهم / شماره ۱۰۹۹۵ |

واکاوی بسترهای تمدن‌ساز اربعین، تجلی برادری دولت و مرزبندی راهبردی جامعه اسلامی در گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین عابدینی

«مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ» منشور عزت‌خواهی و مرزبندی راهبردی جامعه اسلامی

مریم احمدی شیروان |قدم‌ها هنوز از گرد و غبار مشایعت گرم بود که راه، کربلایی شد. همین چندی پیش بود که شانه به شانه، از خیابان‌های ایران تا صحن و سراهای نجف و کربلا، پیکر رهبر شهیدمان را روی دست بردیم و بی آنکه حواسمان باشد، اربعین امسال را زودتر از موعد به پا کردیم. آن قدم‌ها و اشک‌های گره‌خورده میان دو ملت، صرفاً یک تشییع ساده نبود؛ مشق برادری و مرور پیمانی دیرین زیر یک پرچم بود. هجی کردن همان کلام جاودان که «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ»؛ فریادی که اجازه نمی‌دهد مرز حق و باطل در غوغای روزمره گم شود.

برای فهم این‌که حماسه اربعین چگونه دل‌ها را پیوند زده و منطق بیعت‌ناپذیری چطور راه آینده را روشن می‌کند، ابعاد معرفتی این حرکت تمدن‌ساز را در گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین محمد رضا عابدینی پژوهشگر و کارشناس دینی واکاوی کرده‌ایم.

عاشورا؛ کلوگاه سرنوشت‌ساز در سیر تکاملی تاریخ هدایت

حجت‌الاسلام عابدینی با تبیین پیوستگی حرکت پیامبران و اولیای الهی توضیح می‌دهد: تمام نهضت‌ها و اهداف انبیا از نخستین پیامبر تا حضرت خاتم(ص) و اوصیای ایشان، یک حقیقت واحد و جاری در طول تاریخ بشریت است. همان‌طور که انسان سیر رشد فردی از کودکی تا میانسانی را طی می‌کند، تاریخ و جوامع بشری نیز حیات و رشد واحدی دارند. خداوند متعال در آیه ۳۴ سوره اعراف می‌فرماید: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ» که نشان می‌دهد هر امتی دوره‌ای از رشد و کتاب اعمالی دارد. سیر تاریخی دعوت الهی منطق واحدی دارد و هر یک از اولیا نقش مکمل را در تحقق هدایت نهایی ایفا کرده‌اند. سلام‌های زیارت‌نامه‌ها به پیامبران پیشین، صرفاً یک تحیت ساده نیست، بلکه ایجاد پیوند و فرهنگ‌سازی برای درک این پیوستگی تاریخی است. وی در ادامه به نقش کلیدی حوادث سازنده در تحلیل تاریخ به پرداخته و می‌افزاید: بشریت همواره برای تحلیل تاریخ به دنبال نقاط عطف بوده است. در منظر معرفتی، پیامبران و نهضت‌های الهی نقاط عطف اصلی در تفسیر تاریخ هستند. هنگامی که حادثه عاشورا نه یک واقعه منفرد، بلکه نقطه‌ای سرنوشت‌ساز در جریان هدایت بشری در نظر بگیریم، تمام حوادث پیش و پس از آن معنای تازه‌ای پیدا می‌کنند. بروز حقیقت حق و باطل و پیمان الهی در عاشورا تجلی یافته و رویدادهای گوناگون با میزان نزدیکی یا دورافتادگی از این حقیقت سنجیده‌می‌شوند.

دیپلماسی وجدان و چهار گام حیاتی در مسیر حاکمیت توحید

استاد عابدینی با تشریح زنجیره تحولات دینی خاطرنشان می‌کند: بعثت، غدیر، عاشورا و ظهور، چهار گام و نقطه عطف اصلی برای هدایت بشریت به‌شمار می‌روند که مسیر حرکت انسان را به سوی حاکمیت توحید و رشد همه‌جانبه تکمیل می‌کنند. تمام برنام‌بریزی‌ها و حضور شخصیت‌ها در واقعه

گفت‌وگو

وابسته به آستان قدس رضوی
مدیرعامل و مدیر مسئول: علی یعقوبی سردبیر: سید محسن اسدلی
آدرس دفتر مرکزی مشهد: بولوار سجاد، نبش سجاد ۱۴-۱۱-۳۷۶۸۵۰ (۰۵۱) تلفن:

● صندوق پستی:	۵۷۷ - ۹۱۷۳۵
● دفتر تهران: بولوار کشاورز، بین کارگر و جبارزاده، شماره ۳۳۶	
● تلفن:	۶۶۹۳۷۵۵ (۰۲۱)
● نمابر:	۶۶۴۳۰۱۲۲ (داخلی ۰۲۱)
● پیامک:	۳۰۰۴۵۶۷
● ارتباطات مردمی:	۳۷۶۱۰۰۸۶ (۰۵۱)
● امور مشترکین:	۳۷۶۱۸۰۴۴-۵ (۰۵۱)

● روابط عمومی:	۳۷۶۶۲۵۸۷ (۰۵۱)
● نمابر سردبیر:	۳۷۶۱۰۰۸۷ - ۳۷۶۸۴۰۰۴ (۰۵۱)
● سازمان آگهی‌ها:	۳۷۶۲۸۲۰۵ - ۳۷۰۸۸۰ (۰۵۱)
● فاکس:	۳۷۶۱۰۰۸۵ (۰۵۱)
● سفارشات چاپی:	۳۷۶۷۶۵۹۶ (۰۵۱)
● چاپ مشهد:	مجمع چاپ و نشر قدس
● چاپ هم‌زمان تهران:	چاپخانه جاجم

واکاوی بسترهای تمدن‌ساز اربعین، تجلی برادری دولت و مرزبندی راهبردی جامعه اسلامی در گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین عابدینی

«مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ» منشور عزت‌خواهی و مرزبندی راهبردی جامعه اسلامی

حسینی ونقش محوری محبت در تحولات اجتماعی توضیح می‌دهد: حرکت امام حسین(ع) قالبی کاروانی و جمعی داشت که در آن، آحاد جامعه با تفاوت‌های سنی و توانمندی‌های گوناگون، زیر یک پرچم به‌سوی مقصدی واحد گام برداشتند. این الگوی حماسی که با پیام‌رسانی حضرت زینب(س) و امام سجاد(ع) امتداد یافت، روح جمعی، ایثار و سعه‌صدر را در جامعه پرورش می‌دهد. عامل اصلی پیوند و پویایی در این مسیر، محبت صادقانه‌ای است که طبق روایت امام صادق(ع) حقیقت دین را می‌سازد: آنجا که می‌فرمایند: «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْخُبُّ وَالْيَقُصُّ» (بحارالأنوار، ج ۶۵، ص ۶۳). این محبت حسینی، خودخواهی‌ها را کنار زده و عالی‌ترین جلوه‌های خلوص و خدمت‌رسانی را خلق می‌کند تا مجالس عزاداری و زیارت اربعین نه یک سوگ‌بی‌اثر، بلکه حرکتی مسئولیت‌آفرین در راستای اصلاح جامعه باشد؛ دقیقاً همان هدفی که حضرت سیدالشهدا(ع) در تبیین فلسفه قیام خود فرمودند: «إِنَّمَا حُرِّجْتُ لِطَلَبِ الْإِسْلَامِ فِي أُمَّةٍ جَدِيَّ» (بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹).

مرزبندی مقدس حق و باطل در پرتو شعار بیعت‌ناپذیری با ستم

حجت‌الاسلام عابدینی با تبیین معنای دقیق شعار محوری اربعین امسال خاطرنشان می‌کند: عبارت ماندگار «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ» که از زبان حماسی حضرت سیدالشهدا(ع) در مواجهه با انحراف صادر شد، یک اصل همیشگی برای مرزبندی میان حقیقت و باطل است. این موضع قاطعانه که در بیانات اخیر رهبر شهید نیز برجسته شد، به هیچ‌وجه منافاتی با وحدت جامعه اسلامی ندارد، بلکه تبیین‌کننده این حقیقت است که اتحاد واقعی بر مدار حق و عدالت شکل می‌گیرد. در منطق اسلامی، توحید بدون نفی ستم کامل نمی‌شود؛ چنان‌که خداوند در آیه ۲۵۶ سوره بقره می‌فرماید: «فَقَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى». بنابر این، بیعت‌ناپذیری در برابر انحراف، ضامن اقتدار ملی و حفظ ماهیت الهی جامعه است و راه را بر سازش‌های مصلحت‌جویانه‌برمی‌چیند.

این استاد حوزه علمیه در پایان با اشاره به مسئولیت سنگین زائران در زیارت اربعین می‌گوید: کسانی که با پا نهادن در این مسیر حماسی، با آرمان‌های بی‌نظیر حسینی همراه می‌شوند، بار رسالتی عظیم را بر دوش می‌کشند. تجلی برادری ملت عراق و میزبانی کریمانه آن‌ان که در رویدادهای اخیر نیز به اوج رسید، بستر را برای یک دگرگونی عمیق اخلاقی هموار کرده است. سوگواران حسینی باید با رعایت نظم، احترام به قواعد کشور میزبان و حفظ پیوندهای ایمانی، این زیارت را به نقطه عطفی در زیست فردی و اجتماعی خود بدل کنند. بازگشت از اربعین باید همراه با تقویت روحیه خدمت، نقد عالمانه و پایداری بر اصول باشد تا جامعه را به سوی اصلاح حرکت دهد. همان‌گونه که امیرالمؤمنین علی(ع) در نامه ۴۷ نهج البلاغه فرمودند: «كُونُوا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا» اربعین معبری برای تمرین مسئولیت‌پذیری و زمینه‌سازی برای برپایی عدل کل در جهان است.

واکاوی ظرفیت‌های پیاده‌روی اربعین در گفت‌وگو با حجت‌الاسلام دکتر عرفان

مبادا اربعین حسینی بازیزه تفرقه‌افکنان شود

دوگانه فلسفه تاریخی حق و باطل در تبیین شهادت امام حسین(ع)

برای تشخیص مدار درست باید به‌کنه‌امور توجه کرد و پرسید امام حسین(ع) را چه چیز کشت؟ امام حسین(ع) قربانی نظام جاهلی شد؛ ما در زیارت اربعین می‌خوانیم: وَتَذَلُّ مِهْجَتُهُ فَبِكَ لَيْسَتْ نَقْدَ عِيَادِكَ مِنَ الْجَهْلَةِ وَخَيْرَ الصَّلَاةِ. آنچه امام حسین(ع) را به شهادت رساند، جهالت و گمراهی بود. امام حسین(ع) کشته‌یک نظام‌تاریک و جاهلی بود. اما در نگاه‌حداقلی بر این تأکید می‌شود که امام حسین(ع) (که کشت؟ جریان تمایزطلب شیعی تأکید می‌کنند بر اینکه امام حسین(ع) را چه کسی کشت؟ اما جریان تمدن‌گرایی که امام را رحل و امام شهید انقلاب اسلامی مهندس و معیار آن بودند، این سؤال را مطرح می‌کند که امام حسین(ع) را چه چیز کشت؟ ما معتقدیم اگر اربعین امام حسین(ع) را از دوگانه‌دگرگیری حق و باطل خالی کنیم و نگاه مانگاه فلسفه تاریخی در تقابل حق و باطل نباشد، اربعین را از هسته اصلی خود خالی و به یک پوسته تبدیل کرده‌ایم. نکته‌ای که باید به آن توجه داشته باشیم اساساً نزاع با چه جریانی است که امامین انقلاب اسلامی به دنبال آن بوده و معمار و مهندس آن به شمار می‌روند، آن‌ل به دنبال این هستند که حسین(ع) را حسین حماسه و حسین تقابل باطل در گستره تاریخ فر دهند، نه اینکه حسین(ع) را در گذشته تاریخی دفن کنند.

جریان تمایزطلب هویتی اساساً نمی‌تواند مسائل واقعی را از مسئله‌نماها تفکیک کند؛ بعضی چیزها مسئله‌نما هستند و بعضی چیزها مسائل حقیقی جهان اسلام و تشیع. خوانش آن‌ها، یک خوانش حداقلی، سطحی و عاطفی از امام حسین(ع) و کیان مذهب شیعه است که باید در این عرصه به آن توجه داشت. در برونداد این نگاه، امام حسین(ع) کشته‌شده فسق و فجور شخص یزید است؛ اما برونداد نگاه امام شهید انقلاب اسلامی و امام راحل این است که امام حسین(ع) کشته یزیدسیم و سیستم اجتماعی جاهلی است که اجازه داد انسان فاسقی چون یزید به حکومت و خلافت برسد؛ آن ساختار و آن سیستم، امام حسین(ع) را به شهادت رساند. عاجزانه از همه عزیزان خواهشمندم به این نکته توجه داشته باشند که دشمن به عمق کبیفی و راهبردی مراسم باشکوه اربعین پی برده است و تمام تلاش خود را می‌کند از برخی جریان‌های تفرقه افکن استفاده کند تا قوت و غنای پیاده‌روی اربعین از بین برود. تأکید می‌کنم قوت و غنای پیاده‌روی اربعین در هویت جمعی همگونه، هم‌گرایی، جمع‌شدن جمعیت و امام راحل این است؛ اما برخی می‌خواهند این فرصت را به ضد خود تبدیل کنند. در اینجا رصد، دیده‌بانی، صیانت، پاسداری و در نهایت مواجهه با جریان‌های اختلاف‌انگیز بسیار مهم و حیاتی است.



شوند. این تغییر نگاه هرگز به معنای کاستن از شور، احساس و اشک بر مصائب نیست، بلکه اشک را از حالت انفعالی به سوگواری حماسی عزت‌آفرین و مسئولیت‌ساز تبدیل می‌کند. وقتی سوگوار حسینی از مجلس عزاداری خارج می‌شود، نباید احساس آسودگی محض داشته‌باشد، بلکه باید بار مسئولیت سنگین‌تری را برای اصلاح خویش و ارتقای اخلاق در جامعه روی دوش خود احساس کند. از این رو، منبر و مداحی زمانی به اثرگذاری واقعی می‌رسند که عقلانیت بشر را رشد داده، عزم انسان‌ها را برای نفی ظلم و گسترش برادری استوارتر کنند و بستر را برای پیوند دلی جوامع حول محور حق فراهم آورند.

همدلی کاروانی ملت‌ها در پرتو محبت مسئولیت‌آفرین حسینی

این کارشناس دینی با اشاره به رویدادهای اخیر و جایگاه ویژه اربعین حسینی می‌گوید: راهپیمایی اربعین شاخص‌ترین نماد برای معرفی حقیقت حرکت حسینی به جهان است. سکوت یا پاکوت خبری رسانه‌های بیگانه خود نشان‌دهنده عظمت و تأثیرگذاری این حرکت عظیم مردمی است. این رویداد ناوسته امت‌ها و اقوام گوناگون را با فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف در کنار یکدیگر گرد آورد و زمینه‌ساز تقارب دل‌ها شد. تجلی اخوت ملت عراق در میزبانی کریمانه از زائران و همراهی عمیق آنان در مراسم‌های اخیر، نشان داد این حرکت تا چه اندازه در ایجاد پیوندهای انسانی و دینی موفق بوده است. البته مسئولیت زائران نیز در این میان، پاسداشت این میزبانی، رعایت نظم، احترام به قوانین کشور میزبان و توجه به دستورالعمل‌های رسانه‌ای است. نگاه رسالت‌محور به عاشورا موجب می‌شود تشکل‌های مذهبی، عملکرد خود را محدود به یک منطقه یا شهر نینند. هدف اصلی، بیداری وجدان‌ها و ایجاد همبستگی انسانی است. این رویکرد نه تنها از عمق احساسات و اشک بر مصائب نمی‌کاهد، بلکه آن اشک را عمیق‌تر، حماسی‌تر و مسئولیت‌آفرین‌تر می‌کند.

این استاد حوزه علمیه با تبیین ساختار کاروانی نهضت

رصد تهدیدها و چالش‌های فراروی اخوت اربعینی

باید به این امر مهم توجه داشته باشیم که ظرفیت بی‌بدیل اربعین، مورد رصد و کنشگری رقبای تمدنی ما قرار می‌گیرد و آن‌ها تمام تلاش خود را به کار خواهند بست تا نقاط قوت را در پیاده‌روی اربعین کم‌رنگ کنند. از این رو، رصد و شناخت تهدیدهایی که ممکن است اربعین امام حسین(ع) را تضعیف کند، باید یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های نخبگان باشد. باید توجه داشته باشیم که دشمن، اخوت اجتماعی برآمده از اربعین امام حسین(ع) را تهدیدی برای خود می‌بیند و تمام تلاش خود را خواهد کرد تا این اخوت اجتماعی را به یک محدودیت و تعارض تبدیل کند. یکی از نکات حائز اهمیت بسیار که باید به آن توجه کنیم این است که ما با جریانی به نام جریان تمایزطلب هویتی مواجهیم. این جریان که میانه‌خوبی نیز با اهداف تمدنی انقلاب اسلامی ندارد، اختلافات میان شیعیان و اهل سنت را بزرگ‌نمایی می‌کند. مهم‌ترین دغدغه این جریان، حفظ و گسترش هویت شیعی در تقابل با اهل سنت است. تفسیری که این‌ها از وحدت اسلامی دارند، تفسیری باطل و دارای اشکال است. اگر مرحوم امام خمینی(ره) و امام شهید انقلاب(ره) تأکید بی‌نظیری بر مقوله وحدت دارند، از این رو است که اساساً وحدت را مدارا با صاحب عقیده می‌دانند، نه مدارا با عقیده؛ در حالی که جریان تمایزطلب هویتی شیعی، هرگونه وحدت را مدارا با عقیده می‌پندارد.

مبانی فکری جریان تفرقه‌افکن و رویکرد آن در قبال مسائل جهان اسلام

در توصیف جریان‌های تفرقه‌افکن باید گفت این جریان‌ها مبتلا به نص‌گرایی افراطی بوده و برای اقدامات خود به برخی روایات مستحکم می‌جویند. تفرقه‌افکنان میانه‌خوبی با جریان‌های عقل‌گرا، فلسفی یا سخت‌ مصلحت‌اندیشی‌های زمانی و مکانی ندارند و بیشتر به دنبال اجتهادگرایی سنتی هستند. در منظومه فکری این جریان، مصالح جهان اسلام مورد تأکید نیست؛ لذا مشاهده می‌کنید در تقابل با رژیم منحوس صهیونیستی و جریان باطل که اکنون با زیرگرا ن صهیونیسم په‌ود می‌مسیحی هستند، این جریان منفعل و خونسرد است و ناظر به اتفاقات فلسطین، کنشگری مطلوبی ندارد. این جریان سبب شده گاهی اوقات، وحدت و انسجام برآمده از پیاده‌روی اربعین نیز دچار اختلال شود. حرف این‌ها این است که مراسم اربعین را نباید سیاسی کرد؛ مغالطه بسیار بزرگ و وحشتناکی که اساساً قیام و انقلاب امام حسین(ع) را زیر سؤال می‌برد. این‌ها چنین خوانشی دارند و از هرگونه شعار سیاسی علیه نظام سلطه در مراسم‌های خود جلوگیری می‌کنند.